

## نقد و بررسی مبانی حقوقی و دلایل اقتصادی بهره

سیدعباس موسویان

گرچه اقتصاددانانی چون «هارود» یافت می‌شوند که در سوال از حقیقت «بهره»، آن را افسانه‌ای بیش ندانسته و می‌گویند:

«بهره پدیده‌ای است که صرفاً از اراده دو گروه وام دهنده و وام گیرنده سرچشمه می‌گیرد و عینیتی ندارد، همانند خیلی از حقایق ذهنی که هیچ حقیقتی ندارند اما ذهن، آنها را به حقیقت تبدیل می‌کند». لکن به اعتقاد اکثر اقتصاددانان نظام سرمایه‌داری، اقتصادی که در آن، «بهره» نباشد، مبتلی به تناقض درونی بوده در کوتاه مدت، کارایی و در بلند مدت، حیات خود را از دست می‌دهد. برای مثال «پرایور» در جواب از اقتصاد اسلامی که در صدد حذف بهره است بالحن کاملاً قاطعی می‌گوید:

«موضوع به زبان ساده از این قرار است که اگر نرخ بهره‌ای وجود نداشته باشد پس‌انداز کل کاهش می‌یابد.» و در جای دیگر می‌افزاید: «با ثبات سایر عوامل، حذف نرخ بهره اسمی به کاهش پس‌انداز در نظام اقتصادی اسلام می‌انجامد.»

و در نهایت، نتیجه می‌گیرد که چنین اقتصادی از تشکیل سرمایه و به تبع آن، از ادامه حیات باز خواهد ماند. چنین تفکری، اقتصاددانان سرمایه‌داری را بر آن داشته که به بیانهای مختلف گاه در توجیه حقانیت بهره و گاه در مقام اثبات علمیت و ضرورت اقتصادی «بهره» بکوشند. در این نوشتار نشان می‌دهیم که برخلاف تصور رایج در اقتصاد سرمایه‌داری، پدیده بهره، هیچ مبنای حقوقی و توجیه اقتصادی صحیحی ندارد.

مبانی حقوقی «بهره»

۱- بهره، پاداش «خودداری از مصرف حال» (نظریه امساک)

شاید نخستین نظریه‌ای که توسط اقتصاددانان کلاسیک در توجیه «بهره»، مطرح شد این بود که: «بهره، پاداش پس‌انداز و صرف نظر کردن از مصرف کنونی است. شخصی که پس‌انداز می‌کند از مصرف فعلی خود چشم‌پوشی می‌کند بدیهی است که این امساک، مستلزم رنج و فداکاری است و بهره، جبران این از خود گذشتگی و مشوقی برای پس‌انداز است.»

نقد و بررسی

این نظریه از چند جهت، قابل مناقشه است:

اولاً درصد اندکی از پس‌انداز کنندگان را شامل است چون طبقات ثروتمند جامعه، پس‌اندازشان خود به خود صورت می‌گیرد و نیازی به فداکاری و صرف نظر کردن از مصرف حال ندارند و طبقات متوسط نیز برای تأمین احتیاجات آتی و احتمالی، پس‌انداز می‌کنند بطوری که اگر بهره و مشوقی هم نبود این کار را می‌کردند. ثانیاً بر فرض قبول کنیم هر نوع پس‌اندازی همراه با نوعی صرف‌نظر کردن از مصرف حال و مستلزم نوعی رنج و زحمت است، باز هم این نظریه، هیچ توجیه منطقی ندارد چون فردی که از مصرف حال، امساک کرده و پس‌انداز می‌کند، راه‌های متفاوتی پیش‌رو دارد:

راه اول اینست که آن پس‌انداز را به صورت «کینز» و بدون استفاده نگهدارد که در این صورت، نه تنها مستحق پاداش نیست بلکه به دلیل خارج کردن بخشی از دارایی جامعه از گردونه اقتصادی (کاهش تقاضای کل) سزاوار

سرزنش و جریمه است.

راه دوم این است که پس‌انداز خود را به خرید و نگهداری کالاهای با دوام و سرمایه‌ای چون زمین، ساختمان و... اختصاص دهد. در این صورت نیز مستحق سرزنش است چرا که علاوه بر احتکار سرمایه‌های جامعه، قیمت بازاری آنها را بطور مصنوعی افزایش می‌دهد.

راه سوم این است که با استفاده از پس‌انداز اقدام به سرمایه‌گذاری و تولید کند در این صورت اگر چه مستحق تشویق است - چون با سرمایه‌گذاری خدمتی برای اقتصاد جامعه کرده - لکن پاداش خود را در قالب سود فعالیت اقتصادی دریافت می‌کند و نیازی به بهره نیست.

آخرین راه این است که پس‌اندازش را در اختیار تولیدکننده‌ای بگذارد تا او با تبدیل به سرمایه و بهره‌برداری از آن به تولید و کسب درآمد بپردازد، در این صورت اگر چه چنین شخصی مستحق پاداش است و باید سهمی از تولید و درآمد داشته باشد لکن این استحقاق، نه بخاطر پس‌انداز بلکه به جهت مشارکت در تولید است و در پاسخ نظریه سوم نشان می‌دهیم که پرداخت بهره ثابت و از قبل تعیین شده برای صاحبان پس‌انداز، علاوه بر اینکه تنها راه تقسیم تولید و درآمد بین عوامل تولید نیست، ناعادلانه‌ترین راه نیز می‌باشد.

پس خودداری از مصرف حال، هیچ حقانیتی برای صاحبان پس‌انداز، در گرفتن بهره، اثبات نمی‌کند.

۲- بهره، تفاوت ارزش «حال» و «آینده» (نظریه‌های ارجحیت زمانی)

این نظریه توسط بوم باورک اتریشی از اقتصاددانان مکتب نئوکلاسیک در توجیه «بهره»، مطرح گردید. وی در این مورد می‌نویسد:

«وام گیرنده... اقدام به خرید پول می‌نماید و آن را در زمان حال دریافت می‌کند و در آینده باید به مبلغ

بیشتری آن را بازپرداخت نماید. او باید جایزه بپردازد و این جایزه همان بهره است. بهره، بنابراین، مستقیماً از تفاوت ارزش مابین کالاهای حال و کالاهای آینده ناشی می‌شود.»

بوم باورک در توجیه این اختلاف قیمت بین حال و آینده و اینکه چرا مردم حاضرند پاداشی به نام بهره بپردازند، سه دلیل بیان می‌کند که به طور خلاصه به این قرار است:

«۱- افراد نسبت به تامین نیازهای فعلی‌شان در مقایسه با نیازهای آینده، مشتاق‌ترند. ۲- زمان حال، معلوم است در حالی که آینده، نامعلوم و مبهم است بنابراین افراد، اگرچه دارند نیازهای فعلی‌شان به آینده، موکول شود. ۳- کالاهای سرمایه‌ای که در زمان حال در دسترس هستند از نظر فنی در مقایسه با یک مقدار برابر از همین ابزار در آینده، دارای اهمیت بیشتری بوده از این رو با مطلوبیت نهایی بالاتر، این ابزار دارای ارزش نهایی بیشتر می‌باشند.

نقد و بررسی نظریه

بعد از باورک، نظریه «ارجحیت زمانی» از جهات مختلف، مورد مناقشه قرار گرفت. مارشال، اقتصاددان دیگر مکتب نئوکلاسیک معتقد است که نظریه باورک فقط به این شرط، قابل قبول است که فرض کنیم اشخاص همیشه آینده خود را کم ارزش‌تر از حال می‌دانند، در حالی که چنین فرضی فقط تحت شرایطی و فقط برای بعضی از افراد، صادق است. به عبارت دیگر مارشال تنها در برخی موارد، ارزش بیشتر قائل شدن برای «حال» را عقلایی می‌داند.

«فیشر» نیز استدلال باورک را مورد مناقشه قرار داده می‌گوید:

«اشخاص، آینده را براساس ساختار درآمد خود در طول زندگی، ارزیابی می‌کنند. طبقاتی که درآمدهای خود را از نیازهای مصرفی آنان بیشتر است، پس‌اندازشان به شکل خودکار، صورت می‌گیرد. طبقات متوسط هم برای تأمین احتیاجات آتی، پس‌انداز می‌کنند به طوری که اگر نرخ بهره، صفر هم باشد اقدام به پس‌انداز می‌کنند در نتیجه پس‌انداز افراد عمدتاً وابسته به سطح درآمد آنهاست و ارتباطی به بالا و پایین بودن نرخ بهره ندارد. هر قدر سطح درآمد، بالاتر باشد میزان پس‌انداز، بیشتر خواهد شد.»

باورک معتقد است مردم فطرتاً مصرف «حال» را ترجیح می‌دهند، در حالی که غالب مردم خصوصاً زمانی که نسبت به درآمدهای آینده، نگران باشند از مصرف «حال» به نفع «آینده»، صرف نظر می‌کنند.

«سی.جی. مک‌کنا» در تحقیقی که انجام داده نشان می‌دهد:

«مصرف کننده هر چه نسبت به درآمد آتی و وضعیت آینده خود نامطمئن‌تر باشد اقدام به مصرف کمتر و پس‌انداز بیشتری می‌کند.»

بنابراین نمی‌توان پذیرفت که از نظر مردم، هر آنچه متعلق به مصرف حال است مطلوب‌تر و با ارزش‌تر است تا بتوان نتیجه گرفت هر کس از مصرف حال، صرف نظر می‌کند، حق دارد در آینده، مقدار بیشتری دریافت کند. آری استدلال سوم «باورک» در مورد پول و کالاهای سرمایه‌ای، از این جهت که پول و کالای موجود در زمان حال، قابلیت استفاده و بهره‌برداری در تولید دارد، به خلاف پول و کالای زمان آینده که بایستی منتظر رسیدنشان ماند، قابل توجه است و بدین جهت، تولیدکننده، آن را ترجیح می‌دهد لکن این مقدار از مطلب نمی‌تواند توجیه کننده «بهره» باشد چون مثل نظریه سابق، فرد پس‌اندازکننده با پول موجود در زمان حال که از چنین قابلیت‌های برخوردار است، چه خواهد کرد؟ اگر بخواهد به شکل پول یا کالای با دوام، آن را احتکار کند بهره، معنا ندارد و اگر بخواهد با سرمایه‌گذاری خود از چنین قابلیت‌های استفاده کند، باز بهره، بی‌معنی است. و اگر در اختیار تولیدکننده‌ای قرار دهد تا او از این قابلیت، استفاده کند اگر چه مستحق پاداش خواهد بود لکن هیچ دلیلی ندارد که این استحقاق، در قالب «بهره» باشد چون ممکن است این قابلیت در اثر حوادثی خارج از اراده و اختیار تولیدکننده، اصلاً نتواند به عینیت برسد. بنابراین، صاحب پس‌انداز و سرمایه، تنها حق دارد همانند صاحبکار اقتصادی، منتظر نتیجه فعالیت اقتصادی باشد و در تولید واقعی، سهمی نگردد.

۳- «بهره»، سهم صاحب پس‌انداز از «تولید» (نظریه «بازدهی سرمایه»)

«روشن است که ترکیب کار و سرمایه، بازدهی هر یک از آن دو را افزایش داده و موجب بالا رفتن تولید و درآمد می‌گردد. بنابراین کسانی که پس‌اندازشان را در اختیار تولیدکنندگان قرار می‌دهند تا آنان با استفاده از آنها کالاهای سرمایه‌ای تهیه کنند همانند صاحبان سرمایه، از تولید، سهم خواهند داشت و «بهره»، سهم آنان از تولید است. به بیان دیگر، صاحبان پس‌انداز که می‌توانستند خود، اقدام به تولید و کسب درآمد نمایند با قرض دادن، هزینه فرصتی را متحمل می‌شوند و بهره، جبران آن هزینه «فرصت» است. بنابراین بهره، حقی است که صاحب پول از مشارکت در بالا بردن توان تولید می‌گیرد و نرخ بهره، حاصل برآیند بازدهی نهایی سرمایه و میل نهایی به پس‌انداز است.»

نقد و بررسی

این نظریه از جهات عدیده‌ای قابل مناقشه است:

اولاً، این نظریه، مبتنی بر برداشت ابتدایی و خوشبینانه از عرضه و تقاضای پول و پس‌انداز است.

«نظریه پردازان کلاسیک که هر نوع پس اندازی را به معنی عرضه سرمایه و هر نوع تقاضای پول را به معنی «تقاضای سرمایه» می‌پنداشتند خیال می‌کردند بهره‌بازدهی سرمایه و نرخ آن، حاصل برآیند «میل نهایی به پس انداز» و «بازدهی نهایی سرمایه» است.»

لکن بعدها از یک سو اقتصاددانان نئوکلاسیک نشان دادند علاوه بر آن دو، عوامل متعددی چون وام‌های مصرفی، استقراضهای دولت جهت تأمین کسری بودجه و سیاستهای پولی و اعتباری، روی نرخ بهره، تأثیر مهمی می‌گذارد، و از سوی دیگر کینز، مدعی شد که بهره، صرفاً پدیده‌ای پولی است که در بازار پول، شکل می‌گیرد و به عنوان عاملی برون‌زا روی متغیرهای حقیقی تأثیر می‌گذارد. و مطالعات بعدی اگر چه جزمیت اعتقاد کینز را مخدوش کرد لکن این باور عمومی را بین اقتصاددانان پدید آورد که:

«بهره، تحت تاثیر عوامل حقیقی و پولی است و عوامل متعددی علاوه بر عرضه و تقاضای سرمایه روی آن اثر می‌گذارند در نتیجه بهره نمی‌تواند حاکی از بازدهی سرمایه در اقتصاد باشد.»

کما اینکه مطالعات تجربی نیز نشان می‌دهد که هیچ ملازمه‌ای در همسویی بین تغییرات بهره و سود فعالیت‌های اقتصادی نیست. برای مثال، جدول و نمودار زیر نشان می‌دهد که طی سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ علی‌رغم اینکه شرکت‌های آمریکایی با کاهش سود مواجه هستند بهره خالص، سیر صعودی دارد و به وضوح، این گفته را که «نرخ بهره با پایدار شدن اولین علائم رونق، افزایش پیدا کرده و تا مدتی از تحقق رکود سپری نشده پائین نمی‌آید» به اثبات می‌رساند.

درآمد ملی، بهره خالص و سود - آمریکا (میلیارد دلار)

سال | تولید ناخالص ملی | خالص بهره | سود شرکتها

۱۹۷۴ | ۱۴۳۴/۲ | ۷۶/۱ | ۹۴/۹

۱۹۷۵ | ۱۵۴۹/۲ | ۸۴/۵ | ۱۱۰/۵

۱۹۷۶ | ۱۷۱۸ | ۸۷/۲ | ۱۳۸/۱

۱۹۷۷ | ۱۹۱۸/۳ | ۱۰۲/۵ | ۱۶۷/۳

۱۹۷۸ | ۲۱۶۳/۹ | ۱۲۱/۷ | ۱۹۲/۴

۱۹۷۹ | ۲۴۱۷/۸ | ۱۵۳/۸ | ۱۹۴/۸

۱۹۸۰ | ۲۶۳۱/۷ | ۱۹۲/۶ | ۱۷۵

۱۹۸۱ | ۲۹۵۴/۱ | ۲۴۹/۶ | ۱۹۲/۳

۱۹۸۲ | ۳۰۷۳ | ۲۶۱/۶ | ۱۶۴/۸

۱۹۸۳ | ۳۳۰۹/۵ | ۲۴۷/۲ | ۲۲۶/۳

مأخذ: مجموعه مقالات ششمین کنفرانس سیاست‌های پولی و ارزی ص ۱۴۶.

ثانیا، بر فرض بپذیریم نرخ بهره بیانگر نرخ بازدهی سرمایه در تولید است و تغییرات آن هماهنگ با متوسط سود فعالیت‌های اقتصادی است، مربوط به عملکرد سابق است و نمی‌تواند منطبق با وضعیت اقتصادی آینده باشد برای مثال، هزاران بنگاه و مؤسسه اقتصادی که در شرایط رونق اقتصادی با نرخهای بهره بالا وام‌های بلند مدت ده یا بیست ساله گرفته سرمایه‌گذاری کرده‌اند وقتی جامعه وارد دوره طبیعی یا رکود می‌شود چگونه این نرخهای بهره حاکی از بازدهی سرمایه خواهد بود در حالی که خیلی از بنگاهها یا ضرر می‌دهند یا در نقطه

سربسر هستند و یا با سود خیلی پایین ادامه حیات می‌دهند. جالب این است که «مین اسکی» در سال ۱۹۸۶ با ارائه نظریه‌ای مدعی شده است که:

«عامل بی‌ثباتی نظام سرمایه‌داری و ورشکستگی بانکها و بنگاهها در همین مطلب نهفته است. وی معتقد است که در یک دوره رونق سرمایه‌گذاری، زمانی که کارفرمایان و مدیران مؤسسات خود را با فضایی آکنده از احساسات موافق با استقراض‌های سفته‌بازانه در بازار مواجه می‌بینند - که معمولاً همراه با افزایش نرخ بهره است - آنها نیز از آن تبعیت می‌کنند و به تدریج از اکتفا به منابع مالی داخلی مؤسسه تعدی کرده روی به استقراض‌هایی از خارج مؤسسه می‌آورند و با این کار مؤسسه را زیر بار تعهدات از پیش تعیین شده و ثابت که هیچ ارتباطی با عواید آتی واقعی مؤسسه ندارد می‌برند، این روند مؤسسه را در «دامنه ایمنی شکننده» قرار می‌دهد که با کوچکترین تغییری در درآمدهای آینده، ورشکستگی و فروپاشی مؤسسه و در نتیجه ناتوانی آن در بازپرداخت تعهدات و سرایت بحران به بانکها و مؤسسات اعتباری حتمی است.»

ثالثاً، اگر خیلی خوشبینانه فکر کنیم و نرخ بهره را چنان انعطاف‌پذیر و سیال بدانیم که بیانگر نرخ بازدهی سرمایه در گذشته و حال و آینده باشد، نهایت چیزی که اثبات می‌شود، این است که نرخ بهره به عنوان شاخصی برای تعیین هزینه فرصت سرمایه باشد تا صاحبکاران اقتصادی و صاحبان پول و سرمایه در تصمیم‌گیری برای سرمایه‌گذاری در پروژه خاصی از آن استفاده کنند (اگر سود انتظاری پروژه بیشتر از نرخ بهره بود اقدام به سرمایه‌گذاری در آن بکنند و گرنه دنبال پروژه دیگری باشند) اما اثبات نمی‌کند که صاحب پول، به اندازه نرخ بهره، در تولید، سهم دارد زیرا هر تولیدکننده‌ای با توجه به مدیریت و ظرفیت‌های تولیدی خود فعالیت می‌کند و میزان تولید و درآمد او به عوامل متعددی بستگی دارد، تعیین سهم ثابت و معینی برای صاحب پول بدون توجه به عملکرد واقعی مؤسسه، یک روزی آن را با بحران و ورشکستگی مواجه می‌کند. بنابراین، گر چه تولیدکننده با استفاده از فرصتی که صاحب پول در اختیار او می‌گذارد، اقدام به تولید و کسب درآمد می‌کند به طوری که اگر چنین فرصتی در اختیار نمی‌داشت، امکان تولید و فعالیت از او سلب می‌شد، لیکن «نظام بهره» نمی‌تواند راه صحیح و عادلانه‌ای برای سهم شدن صاحب پول در تولید و درآمد باشد زیرا هیچ ارتباطی به کارکرد مؤسسه تولیدی ندارد پس بایستی به دنبال راه دیگری بود و آن همانا «نظام مشارکت» است که اسلام توصیه می‌کند و در آن نظام، صاحبان پس‌انداز با اعطای اندوخته‌های مالی خود با صاحبکاران اقتصادی و کارفرمایان شریک شده، سود حاصل از فعالیت واقعی بنگاه و مؤسسه اقتصادی را بین خود تقسیم می‌کنند و هیچ یک از عوامل اصلی تولید (کار - سرمایه) سهم ثابت و قطعی از قبل تعیین شده نخواهد داشت. نتیجه، اینکه هیچ یک از راههای مذکور، قابلیت اثبات حقیقت «بهره» را ندارند و این پدیده، هیچ مبنای صحیح حقوقی ندارد.

دلایل اقتصادی «بهره»

برخی از اقتصاددانان با قطع نظر از حقیقت بهره، عمدتاً به این مسئله توجه داشتند که بهره، پدیده‌ای مفید و مؤثر است و آثار مثبت زیادی در اقتصاد دارد و به نظر خودشان بیشتر دنبال علمیت بهره و ضرورت اقتصادی آن هستند و به بیان دیگر، از طریق عملکرد اقتصادی، دنبال اثبات حقیقت بهره هستند!! اینک به بررسی این گروه از نظریات می‌پردازیم:

۱- «بهره»، عامل پس‌انداز

این نظریه که ابتدا از طرف اقتصاددانان کلاسیک مطرح شد مبتنی بر این باور است: «پس‌انداز تابع مستقیم از نرخ بهره است»، بدین معنی که با افزایش نرخ بهره حجم پس‌انداز بالا می‌رود و بالعکس با کاهش نرخ بهره مقدار پس‌انداز کاهش می‌یابد. یعنی:  $S = F(r \text{ و } F^>0$  بعد از کلاسیکها اقتصاددانان مکتب نئوکلاسیک نیز از تابعیت مستقیم پس‌انداز از بهره حمایت کردند، و از آنجا که در تشکیل سرمایه و سرمایه‌گذاری نیاز به پس‌انداز هست از این طریق ضرورت وجودی بهره را اثبات کردند.»  
نقد و بررسی نظریه

کینز، اقتصاددان معروف انگلیسی با نقد نظریه مذکور می‌گفت که پس‌انداز، به نرخ بهره، بستگی ندارد بلکه وابسته به سطح درآمد است. وی معتقد بود افراد ثروتمند حتی اگر نرخ بهره، صفر باشد باز هم پس‌انداز خواهند داشت و طبقات متوسط نیز پس‌انداز خواهند کرد تا آینده بهتری داشته باشند و طبقات کم درآمد نیز به علت پایین بودن سطح درآمدشان، حتی هنگامی که نرخ بهره بسیار بالاست، توانایی پس‌انداز ندارند.  
حتی «کینز» درست در نقطه مقابل کلاسیکها و نئوکلاسیکها معتقد بود:

«هر نوع افزایشی در نرخ بهره می‌تواند سطح پس‌انداز کل را کاهش دهد چون با افزایش نرخ بهره، سطح سرمایه‌گذاری کاهش یافته و سطح درآمد کل، پایین می‌آید و این موجب کاهش پس‌انداز کل می‌گردد.»  
نظریه‌های «مصرف - پس‌انداز» بعد از کینز نیز در توضیح پس‌انداز بیشتر به عوامل دیگری غیر از تغییرات نرخ بهره متمرکز شدند، برای مثال «آندو و مودیگلیانی» با ارائه «فرضیه دوره زندگی» سه مقطع زمانی برای هر فرد نوعی تصویر می‌کنند.

نمودار

براساس این فرضیه، فرد در سالهای اولیه زندگی، وام گیرنده خالص است و در سالهای میانی عمر، مقداری از درآمد خود را پس‌انداز می‌کند تا بدهی‌های قبلی خود را بپردازد و مقداری را هم به دوران کهولت و پیری اختصاص می‌دهد و در سالهای اواخر عمر، این فرد، پس‌انداز منفی دارد. براساس این فرضیه:  
«هدف از پس‌انداز، تأمین یک زندگی نسبتاً با ثبات برای دوره زندگی است بنابراین هرگونه افزایش در درآمدهای انتظاری آینده، مانند افزایش در دورنمای عائدات بازنشستگی دولت (بیمه‌های اجتماعی)، موجب کاهش پس‌انداز و افزایش مصرف جاری می‌گردد.»

مطابق این فرضیه نیز سطح پس‌انداز، رابطه عکس با نرخ بهره خواهد داشت چون با افزایش نرخ بهره، با حجم کمتری از پس‌انداز، می‌توان به درآمد معینی دست یافت.

براساس «تئوری دوزنبیری» نیز مصرف و پس‌انداز عمدتاً تحت تأثیر عوامل دیگری است. وی تئوری خود را براساس دو فرضیه استوار کرده است:

«اول اینکه اساساً مصرف‌کننده، آن اندازه که نسبت به مصرف خود در مقایسه با مصرف سایر افراد، نگرانی دارد، نسبت به سطح مطلق مصرف خود حساس نیست. براین اساس، افراد در هر سطح درآمدی که باشند گرایش به حدّ متوسط مصرف جامعه دارند. فردی که در آمدش از حدّ متوسط جامعه، کمتر است، تمایل دارد که نسبت  $YC$  بزرگتری داشته باشد چون اساساً او سعی می‌کند سطح مصرف خود را با استاندارد مصرف متوسط ملی، هماهنگ کند. از طرف دیگر، فردی که درآمدش از حدّ متوسط جامعه، بالاتر است، نسبت  $YC$  کوچکتری خواهد داشت چون او حالا نسبت کمتری از درآمدش را صرف خرید سبد استاندارد کالاهای مصرفی می‌کند.»

دوم اینکه مصرف هر خانوار علاوه بر سطوح فعلی درآمد مطلق و نسبی، از سطوح مصرف تحقق یافته در دوره‌های قبل نیز تأثیر می‌پذیرد. برای یک خانوار خیلی مشکل‌تر است سطح مصرفی را که قبلاً داشته کاهش دهد تا اینکه بخواهد درصدی از درآمد پس‌انداز شده‌اش را در هر دوره کاهش دهد.»

و به همین جهات، برخی از اقتصاددانان معتقدند که حل این مسئله (ارتباط پس‌انداز و بهره) از طریق نظری و قیاسی، ممکن نیست و باید به مشاهدات تجربی مراجعه کرد. مطالعات تجربی متعددی که در مورد کشورهای توسعه یافته و نیز کشورهای در حال توسعه انجام گرفته رابطه مطمئن و محکمی بین نرخ بهره و نرخ پس‌انداز، نشان نمی‌دهد. افزایش نرخ بهره، دو اثر متفاوت درآمدی و جایگزینی دارد.

«اثر درآمدی، موجب افزایش مصرف، و اثر جایگزینی، موجب کاهش مصرف می‌گردد. برحسب قدرت نسبی هر یک از این دو، سطح مصرف و پس‌انداز تعیین می‌شود. افزایش نرخ بهره، می‌تواند موجب بالا رفتن، ثابت ماندن یا کاهش نرخ پس‌انداز گردد، نتایج مشاهدات تجربی در کشورهای مختلف، یکسان نیست. در برخی کشورها بالا رفتن نرخ بهره، موجب افزایش پس‌انداز بوده ولی در برخی دیگر هیچ گونه اثری نداشته است.»

و براساس همین جهات است که مشاهده می‌شود:

«مردم آمریکا در بلند مدت، بدون توجه به نرخ بهره، درصد معینی از درآمدشان را پس‌انداز می‌کنند و یا در یک نظرسنجی معلوم می‌شود که بخش عمده‌ای از پس‌اندازکنندگان فرانسوی، خبر از نرخ بهره ندارند.»

اگر از همه این نظریه‌ها و فرضیه‌ها نیز صرف‌نظر کرده و همانند کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها معتقد شویم که افراد، چه در اصل پس‌انداز و چه در میزان آن، توجه به «نرخ بهره» دارند، باز علمیت (ضرورت وجودی) بهره، ثابت نمی‌شود چرا که توجه مردم به بهره، به عنوان «درآمد ناشی از پس‌انداز» است که می‌تواند در قالب حقوقی دیگری باشد یعنی چیزی که برای صاحبان پس‌انداز مهم است این است که از ناحیه پس‌اندازشان درآمدی داشته باشند و این هیچ ملازمه‌ای ندارد که بصورت بهره باشد بلکه می‌تواند به شکل سهمی از سود سرمایه‌گذاری باشد.

## ۲- «بهره»، عامل جریان پس‌اندازها به سمت سرمایه‌گذاری!!

گفتیم که افراد، به انگیزه‌های گوناگون، بخشی از درآمد خود را پس‌انداز می‌کنند و عمدتاً دوست دارند که این پس‌انداز، بصورت پول نقد باشد، چون پول نقد، از بالاترین خاصیت نقدینگی قانونی برخوردار است، به راحتی در خرید کالاها و خدمات بکار می‌رود و در اعطاء وام و بازپرداخت بدهی‌ها، مورد قبول همگان است، در حالی که اگر بخواهیم این کار را با دیگر انواع دارائیه‌ها حتی با اوراق بهادار انجام دهیم لازم است ابتدا آنها را در بازار پول و سرمایه بفروشیم و روشن است این کار، علاوه بر هزینه، مستلزم زمان و صرف وقت است. بنابراین در یک شرایط برابر، اشخاص ترجیح می‌دهند که بخش مهمی از پس‌انداز خود را به صورت پول نقد، نگهداری کنند و روشن است که این عمل، موجب می‌شود بخشی از درآمد و پول رایج، از جریان اقتصادی، خارج شود که آثار زیانباری بر اقتصاد دارد. از یک طرف، تقاضای کل کاهش می‌یابد که عامل رکود و بیکاری است و از طرف دیگر، سرمایه نقدی مورد نیاز مؤسسات تولیدی، کاهش می‌یابد که خود عامل رکود و کاهش اشتغال است، پس باید تدابیری اتخاذ شود که مردم از نگهداری پول نقد، صرف‌نظر کنند تا پس‌اندازها به سمت تولید و سرمایه‌گذاری، هدایت شوند. به اعتقاد کینز و گروهی از اقتصاددانان:

«وجود بهره، عاملی است که افراد حاضرند به خاطر آن، از نگهداری پول نقد، صرف‌نظر کرده و آن را از طریق

خرید اوراق بهادار یا ایجاد سپرده بانکی، به سرمایه‌گذاری تبدیل کنند.»

نقد و بررسی نظریه

گرچه وجود سطوحی از نرخ بهره، باعث می‌شود که افراد، تمام یا بخش زیادی از پس‌انداز خود را به شکل اوراق بهادار یا سپرده‌های بانکی نگهدارند لکن از جمله، به دلایل زیر، این مطلب، علمیت بهره و ضرورت آن را ثابت نمی‌کند.

اولاً برای جلوگیری از کنز پول، می‌توان راههای دیگری انتخاب کرد. برای مثال، در صدر اسلام از یک طرف برای نگهداری پول نقد، مالیات ۲/۵ درصدی (زکات نقدین) وضع کرده و از طرفی، سود سرمایه‌گذاری مستقیم یا به نحو مشارکت را تجویز کرده بودند. این موجب می‌شد مسلمانان برای رهایی از مالیات مذکور، پس‌اندازهای خود را تبدیل به سرمایه‌گذاری کرده و یا حداقل، قرض الحسنه دهند.

کما اینکه می‌توان از راهی شبیه آنچه اقتصاددان آلمانی، «گزل» پیشنهاد کرده، رفت یعنی با انتشار پولهای تمبردار (تاریخ دار) و یا کاهش ارزش اعتباری برخی از اسکناسها به صورت تصادفی، چنانچه «هلموت کروتیس» پیشنهاد کرده از احتکار و کنز پول جلوگیری کرد.

ثانیا بر خلاف تصوّر اولیه، امروزه نظام بهره، عامل مهمی در انحراف پس‌اندازها از سرمایه‌گذاری به حساب می‌آید. بانک‌ها و مؤسسات پولی برای حداکثر کردن سود خود به روشهای مختلف از جمله با اعطاء بهره بالاتر، پس‌اندازهای ریز و درشت مردم را جذب کرده و منابع عظیمی فراهم می‌کنند لکن در مقام اعطای وام، با پدیده بازدهی نهایی سرمایه، مواجه می‌شوند. صاحبان مؤسسات اقتصادی به نرخ بهره، به عنوان یکی از اقلام هزینه که به صورت برون‌زا تعیین می‌شود، نگاه می‌کنند و تنها زمانی اقدام به استقراض می‌کنند که بازدهی نهایی سرمایه، بیش از آن باشد و این در صورتی است که بازدهی سرمایه بدلائل مختلفی که در امر سرمایه‌گذاری و تولید هست قابل افزایش نیست. در نتیجه، بانک‌ها با مازاد منابع، مواجه می‌شوند. در این وضعیت، یا باید «ترخ بهره» را کاهش دهند که منجر به کاهش سود خواهد شد و یا باید عرصه‌های دیگری برای اعتبارات بانکی پیدا کنند.

سیره عملی صنعت بانکداری خصوصا در صد سال اخیر نشان می‌دهد که راه دوم را انتخاب کرده‌اند. از یک طرف بانکها با بهره‌گیری از شیوه‌های گوناگون تبلیغی خانواده‌ها را به گرفتن وامهای مصرفی تشویق می‌کنند و از طرف دیگر با استفاده از سفته‌بازان حرفه‌ای وارد بازارهای ثانوی اوراق بهادار شده و با بوجود آوردن سودهای کاذب، تقاضای جدیدی برای اعتبارات بانکی فراهم می‌کنند بطوری که بخش قابل توجهی از اعتبارات بانکی صرف تقاضای پول برای بورس بازی در بازار ثانوی اوراق قرضه و سهام می‌گردد در این رابطه به دو گزارش توجه نمائید:

در نشریه اکونومیست آمریکا آمده است:

«بدهیهای قسط‌بندی شده مصرف‌کنندگان سالی ۹/۵ درصد افزایش می‌یابد، با این نرخ افزایش، مقدار بدهی هر هشت سال دو برابر می‌شود، بدهیهای ناشی از استفاده از کارتهای اعتباری سالی ۱۵ درصد بالا می‌رود و از ۵۴/۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۱۳۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ رسید و در سپتامبر ۱۹۹۰ حجمش از ۲۱۵/۸ میلیارد دلار فزونی گرفت، گرفتن قرض برای خرید اتومبیل سالی ۱۰ درصد افزایش می‌یابد و از ۱۱۱/۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۲۸۵/۳ در سپتامبر ۱۹۹۰ رسیده است.»



و در نشریه لوموند دیپلماتیک می‌خوانیم:

«در دنیای کنونی هزاران میلیارد دلار پول از کار و پس‌انداز و تولید جمع شده و به وسیله یک اولیگارشی نامرئی که حتی حرفه‌ای‌ها از شناخت آن عاجزند اداره می‌شود، پیشرفت‌های عجیب در انفورماتیک و فنون ارتباطی و نیز آزاد شدن بازارهای پولی از مقررات، به مجریان امکان می‌دهد در تمام شبانه روز در سراسر جهان در مناسبات پولی و مالی دخالت کنند... در حقیقت بیش از یک هزار میلیارد دلار سرمایه مواج وجود دارد که چندین برابر ذخیره ارزی هر یک از هفت کشور صنعتی جهان است و جابجایی تنها یک قسمت از آن می‌تواند سیاستهای دولتی را نجات دهد یا مقرون شکست سازد.»

نتیجه اینکه نظام بهره، نه تنها عامل هدایت پس‌اندازها به سمت تولید و سرمایه‌گذاری نشده بلکه تبدیل به ضد عامل شده و پس‌اندازها را به سمت مصرف یا سفته‌بازی، سوق می‌دهد.

ثالثاً، بر فرض هم اگر بتوان از عوارض منفی نظام بهره، جلوگیری کرد، باز هیچ ضرورت وجودی برای آن اثبات نمی‌شود چون عاملی که سبب میشود مردم از نگهداری پس‌اندازشان به شکل پول نقد خودداری کنند، وجود درآمد است و هیچ ضرورتی ندارد که درآمد، در قالب «بهره» باشد بلکه چنانچه گذشت می‌تواند در قالب مشارکت و سهمی از سود تولید باشد و جالب اینکه اگر چنین شود اقتصاد، خود بخود از عوارض منفی بهره نیز خلاص می‌شود چون اکثر تسهیلات اعطایی بانکها به سمت تولید، سوق پیدا می‌کند چرا که در وامهای مصرفی و سفته‌بازی، سود واقعی وجود ندارد.

۳- بهره، عامل تخصیص بهینه منابع!

«در نظام سرمایه‌داری، تخصیص منابع مالی (پس‌اندازها) بین طرحهای رقیب، براساس نرخ بهره صورت می‌پذیرد. طرحهایی که نوید سودآوری بیشتری نسبت به نرخ بهره دارند، منابع مالی بیشتری را جذب می‌کنند. در مقابل، پروژه‌های ضعیف، چنین قدرتی را ندارند و در نتیجه از عرصه فعالیتها حذف می‌شوند. بنابراین نظام بهره، سبب افزایش کارایی از طریق تخصیص پس‌اندازها به سودآورترین سرمایه‌گذارها می‌گردد و اگر بهره از اقتصاد، حذف شود، معیار انتخاب و گزینش از بین می‌رود. چه بسا طرحهای ضعیف، جایگزین طرحهای قوی گردد و کل اقتصاد به سمت ضعف و ناکارآمدی، گرایش پیدا کند.»

نقد و بررسی نظریه

شکی نیست که تخصیص منابع مالی و پس‌اندازها به سودآورترین طرحهای اقتصادی (البته با رعایت مسائل دیگری چون آثار جانبی مثبت و منفی اجتماعی طرحها) عامل مهمی در رشد و شکوفایی اقتصادی به حساب می‌آید و طبیعی است که برای این منظور نیاز به معیار و شاخصی است که بتوان براساس آن، طرحها را ارزیابی و رده‌بندی کرد، لکن هیچ ضرورتی ندارد که این شاخص، نرخ بهره باشد.

همانطور که در نظام بهره، برای ارزیابی و گزینش طرحها، نرخهای مختلف بهره و سود بخشها و بازارهای مختلف پولی و مالی، با هم جمع شده و معدل‌گیری می‌شود و آن معدل، به عنوان شاخصی برای ارزیابی در نظر گرفته می‌شود، در اقتصادهای بدون بهره نیز صاحبان پس‌انداز و کارفرمایان اقتصادی می‌توانند براساس نرخ بازدهی سرمایه در کل اقتصاد (معدل نرخ سود بخشهای مختلف اقتصادی) طرحهای رقیب را ارزیابی کنند و در نهایت، پروژه‌هایی که بالاترین سود را نسبت به سود متوسط دارند، به ترتیب برای سرمایه‌گذاری انتخاب کنند و انتظار می‌رود این شاخص، به جهت واقعی و دورن‌زا بودنش بهتر از شاخص نرخ بهره، عمل کند.

نتیجه، اینکه هیچ یک از نظریه‌های مذکور نمی‌تواند علمیت (ضرورت وجودی) «بهره» را اثبات کند. نظام بهره، حداکثر، توافق و قراردادی است که میان صاحبان پول و صاحبکاران و کارفرمایان اقتصادی منعقد می‌گردد و نظام سرمایه‌داری، براساس آن شکل گرفته است و این قرارداد می‌تواند تغییر یافته به شکل دیگری درآید. حل یک معمای اقتصادی

اقتصاددانان سرمایه‌داری وقتی که در توجیه حقانیت و علمیت بهره، در می‌مانند و روی به مغالطه و طرح معما می‌آورند، و چنان وانمود می‌کنند که گویا «نظام بهره»، تنها راه حل و تنها آب حیاتی است که می‌تواند پیکر تشنه اقتصاد را سیراب کند. برای مثال «میلر» و «پلسانیلی» بعد از ۳۵ سال استادی در دانشگاه‌های معتبر آمریکا در جدیدترین اثر خودشان می‌گویند:

«در نظام فاقد اعتبار، صاحبان درآمد، دو نوع آزادی انتخاب دارند. یا باید درآمد پولی خود را با کالاها و خدمات مبادله کنند (مصرف)، یا آن که می‌توانند مقداری از درآمد خود را پس‌انداز کنند و پول را که یک ذخیره عمومی قدرت خرید است نگاه دارند... در صورتی که اگر در یک اقتصاد، بازار اعتبار، ایجاد شده باشد، صاحب درآمد به جای دو نوع آزادی در انتخاب، سه نوع آزادی انتخاب خواهد داشت، می‌تواند مقداری از پس‌انداز خود را به دیگران قرض بدهد و از آنها بهره بگیرد.»

سپس این دو بطور مفصل در نقش وام و اعتبارات پولی در افزایش سرمایه‌گذاری، اشتغال و تولید سخن می‌گویند. در حالی که مطلب فوق، مغالطه یا دورغی بیش نیست.

در اقتصاد اسلامی، با اینکه بهره، ممنوع است، دامنه آزادی صاحبان درآمد منحصر به مصرف و نگهداری پول نیست بلکه آنان می‌توانند درآمد خود را مصرف کنند یا به صورت پول نقد نگهداری کنند یا به صورت قرض بدون بهره در اختیار دیگران قرار دهند و یا در فعالیتهای اقتصادی سرمایه‌گذاری مستقیم نمایند و یا از طریق نظام مشارکت در بانگاهها و مؤسسات اقتصادی سهام شده، علاوه بر حفظ درآمد خود به شکل دارایی حقیقی، از سود آن نیز استفاده کنند.

مطالبی که گذشت ناظر به نقد و بررسی نظریاتی بود که در توجیه «بهره» ارائه گردیده بود. علاوه بر اینها ربا و بهره، آثار سوء اقتصادی و اجتماعی فراوانی دارد که در جای خود باید مورد توجه قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها:

چکیده

این مقاله با تعریف آزادی اقتصادی از دیدگاه نظام اقتصاد لیبرال - سرمایه‌داری، آغاز و با بیان پیشینه تاریخی آن همگام با سیر تحولات ایده سرمایه‌داری در عرصه اندیشه و عمل، ادامه یافته است.

تبیین عمده‌ترین دلایل طرفداران آزادی در عرصه اقتصاد در این نظام و نقد و بررسی و تحلیل تئوریک آن، محورهای اصلی نوشته را بخود اختصاص داده و در ادامه، با تحلیل عملکرد نظام سرمایه‌داری در بعد آزادیهای اقتصادی، سامان یافته و به ارائه ناکارآمدیهای ایده «آزادی» لیبرالی در اقتصاد در زمینه رشد همراه با عدالت اقتصادی، پرداخته است.

پیشینه تاریخی نظریه آزادی اقتصادی، تبیین عمده‌ترین دلایل طرفداران آزادی اقتصادی در نظام اقتصاد سرمایه‌داری و نقد و بررسی آنها، بررسی ناسازگاری نتایج رقابت با مصالح عموم مردم، ظهور نظریه‌های جدید بازار و تعارض آنها با اصل آزادی اقتصادی و تحلیل آزادی اقتصادی و محدودیت آن با ظهور نظریه «حمایت»،

همچنین اشاره به نقض عملی «آزادی اقتصادی» در کشورهای سرمایه‌داری و آثار اجرای طرح «فریدمن» بر اقتصاد شیلی و نگاهی به سیر نظری و عملی از لیبرالیسم سنتی تا برابری طلبی لیبرال‌منشانه فصل‌های این مقاله را تشکیل می‌دهد:

مقدمه

«آزادی اقتصادی» یکی از مباحث اصلی در ادبیات اقتصادی است که همچنان اهمیت خود را در مباحث اقتصادی حفظ کرده است. نظام اقتصاد لیبرال - سرمایه‌داری از آغاز پیدایش خود، از آزادی اقتصادی سخن گفته است و آن را از اصول اساسی این نظام معرفی کرده است.

تعریف «آزادی اقتصادی»

مکاتب گوناگون اقتصادی براساس اصول فکری و مبانی خاص خود به تعریف «آزادی اقتصادی» پرداخته‌اند. این مقاله، نگاهی نقادانه را به «آزادی اقتصادی از منظر سرمایه‌داری» در رویکرد تحلیل نظری و عملکردی خود دنبال می‌کند و برای نمونه به چند تعریف که مبتنی بر نگرش نظام اقتصادی سرمایه‌داری است، می‌پردازیم. «آزادی اقتصادی، مشتمل است بر آزادی مشاغل، آزادی رقابت، آزادی تجارت داخلی و خارجی، آزادی بانک‌ها، آزادی نرخ ربح و غیره و به عنوان برنامه قطعی و همیشگی عبارت است از مقاومت در برابر هر نوع مداخله دولت که ضرورت خاص آن به ثبوت نرسیده باشد، بویژه استقامت در برابر سیاست به اصطلاح حمایت و سرپرستی دولت.» «آزادی اقتصادی، اصطلاحی است که اغلب برای بیان آزادی داد و ستد و سرمایه‌داری بازار به کار می‌رود.» «آزادی عمل و آزادی عبور، دو شعار سیاست اقتصادی و تجارت داخلی و خارجی فیزیوکراتها بود. مفهوم شعار آزادی عمل، اینست که افراد در کار و انتخاب مشاغل و حرف، آزاد باشند و مقررات و نظامات مزاحم اصناف و دولت، حذف شود. و شعار آزادی عبور، شعار آزادی تجارت داخلی و خارجی و شعار حذف سدهای گمرکی و لغو قوانین مزاحم بازرگانی بود.» «مقصود از آزادی اقتصادی، داشتن حق اشتغال، انتخاب نوع شغل (هر چه بخواهد تولید کند یا هر خدمتی را دوست داشته باشد عرضه کند)، محل، مدت و زمان اشتغال، حق مالکیت نسبت به درآمد و دارایی، حق افزودن بر دارایی از راه مبادلات و داد و ستد بازرگانی و... حق مصرف و بهره‌برداری از درآمد و دارایی مطابق تمایل و اراده مالک و بالاخره حق ارث بردن و ارث گذاردن دارائیها.»

مقصود از آزادی اقتصادی، آزاد بودن در مقابل دولت و دخالت‌های آن است. بطوری که در عبارتی ساده، منظور از «آزادی» در ادبیات اقتصادی، نفی هر نوع دخالت دولت در امور اقتصادی است. در حالیکه آزادی حقوقی، آزاد بودن نسبت به افراد دیگر است به این معنا که شخص از جهت حقوقی و قانونی نمی‌تواند مانع دیگری شود و آزادی او را محدود کند. پس آزادی اقتصادی، چون یک امر حقیقی و تکوینی مثل آزادی فلسفی (اختیار انسان در مقابل جبر او) نیست، نوعی از آزادی حقوقی و اعتباری تلقی می‌شود ولی دو ویژگی دارد: اول، قلمرو آن امور و فعالیت‌های اقتصادی است و دوم، آزاد بودن در مقابل دولت است نه افراد.

پروفسور موریس کرانستون می‌گوید:

«لیبرال‌ها افتخار می‌کردند که به آزادی اعتقاد دارند. اما آزادی از چه چیز؟ پاسخ به این سؤال کلیه فهم انواع لیبرالیسم را به دست خواهد داد. جواب لیبرال انگلیسی به این پرسش روشن است. مقصود از آزادی، آزادی از قید و بندهای دولت است.»

پیشینه تاریخی نظریه «آزادی اقتصادی»

لیبرالیسم اقتصادی، از اصول اساسی نظام لیبرال - سرمایه‌داری است و ابتدا توسط فیزیوکراتها (طبیعت‌گرایان) مطرح شد. این مکتب با پذیرش دئیسم (خداپرستی طبیعی)، نقش عمده‌ای در پیدایش لیبرالیسم اقتصادی دارد.

«فیزیوکراتها در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی در اروپا، شرایط طبیعی حاصل از «عدم مداخله دولت» را بهترین شرایط دانسته با نفی لزوم وحی، مدعی شدند که انسانها براساس تمایلات طبیعی، به بهترین شکل عمل خواهند کرد و چون منافع آنها با یکدیگر همسو می‌باشد، محدود نکردن آزادیهای آنان موجب بهره‌مندی هر چه بیشتر جامعه می‌شود.» نیز «لیبرالیسم در انگستان سده هجدهم، به صورت مکتبی فکری و جنبشی سیاسی، در عرصه فلسفه، اقتصاد و سیاست، بروز کرده و تأثیرات مهمی بر جای نهاد. در زمینه اقتصادی، خواهان آزادی داد و ستد و کسب و کار شد و با این مطالبه، قید و بندهای صنفی، فئودالی قرون وسطایی و سلطنتی را تضعیف کرد و از این بعد، لیبرالیسم به نوعی رادیکالیسم نزدیک می‌شد که خواهان ایجاد طرحی نو بود.» لیبرالیسم اقتصادی در اواسط قرن ۱۹ در اوج اعتبار بود.

«در فرانسه رژیم صنفی از سال ۱۷۹۱ ریشه‌کن شده بود و عوارض و حقوق گمرکی در داخل کشور، حذف شده و آزادی تجارت غلات، استقرار یافته بود. در انگلیس، آخرین مقررات صنفی، مربوط به کارآموزی حرفه‌ای که از دوره ملکه الیزابت باقی مانده بود در سال ۱۸۱۴ لغو گردید. لیبرالیسم اقتصادی همه جا در پیشرفت بود و دولت‌های اروپایی از مداخله در امور اقتصادی، امتناع ورزیده و در امور روابط بین کارگر و کارفرما بی‌تفاوت بودند و اگر هم با عمل اعتصاب و اتفاق کارگران مخالفت می‌کردند به خاطر این بود که قانون عرضه و تقاضا بتواند آزاده نقش خود را ایفا کند.» «همچنین آزادی عمل به عنوان یک اصل در زمان رژیم قدیم فرانسه (قبل از انقلاب) ابداع گردید اما در خلال انقلاب ناپدید شد و ناپلئون در ترویج آن تلاشی نکرد. لکن در انگلستان سال ۱۸۱۵، همان اوضاعی که در زمان لویی شانزدهم سبب ابداع آن شد، وجود داشت، یک طبقه متوسط پر نیرو و با کیاست از لحاظ سیاسی در زیر سلطه یک حکومت نادان قرار داشت.» در نیمه دوم قرن بیستم، مکتب شیکاگو به پیروی از کلاسیک‌های اولیه، خواهان آزادی مطلق اقتصادی و مخالفت هر گونه مداخله دولت در امور اقتصادی است.

«برخی معتقدند که نسبت‌شناسی لیبرالیسم (بطور عام) گاهی تا گذشته‌های بسیار دورتر یعنی تا یونان کلاسیک دنبال شده است. کارل پوپر، اریک هیولاک و دیگران، کشمکش میان افلاطون و دمکرات‌های آتنی را با اختلاف بین توتالیترها و لیبرالهای امروزی ماهیتاً یکسان می‌دانند و چهره‌هایی نظیر پریکلس و به نظر شاپیرو حتی سقراط را بنیانگذاران واقعی لیبرالیسم غربی بشمار می‌آوردند.» بخش اول: ادله طرفداران اقتصاد «لیبرال - سرمایه‌داری»

ما این دلایل را در سه دلیل زیر خلاصه کرده و پس از تبیین آنها به بررسی و نقد هر یک می‌پردازیم:  
دلیل اول: افراد بطور طبیعی (طبیعت اولیه انسانها) دنبال حداکثر کردن نفع و سود شخصی می‌باشند و تأمین منافع افراد، به معنای تأمین مصالح جامعه است و از آنجا که آزادی مطلق اقتصادی با طبیعت اولیه انسانها سازگار است محدودیت آن، مانع تحقق منافع جامعه است.  
مهمترین عامل محرک فعالیت‌های اقتصادی، نفع شخصی است.  
«اگر افراد در کسب نفع شخصی آزاد گذاشته شوند و هر فرد بتواند بدون مانع، نفع شخصی خود را تأمین کند،

آنگاه منافع اجتماع هم به بهترین شکل حاصل خواهد شد زیرا اجتماع، چیزی جز مجموع افراد تشکیل دهنده آن نیست. بنابراین، منافع فرد و اجتماع، هماهنگ و همسوست. برخورد نیروها و منافع افراد در بازار رقابتی موجب ایجاد هماهنگی اقتصادی و ایجاد تعادل می‌شود. این همان دست نامرئی است که به اعتقاد اسمیت بازار را تنظیم می‌کند و به کمک مکانیسم قیمت‌ها آن را به سوی تعادل می‌کشاند.»

در این راستا کسانی همچون استوارت میل با اتکا به منافع شخصی، تعارض منافع افراد را با یکدیگر صوری می‌داند و معتقد است که در وراء آنها هماهنگی واقعی وجود دارد. وی ضمن مخالفت با محدود کردن آزادیهای فردی، در (درباره آزادی) سه دلیل برای مخالفت با مداخله دولت در فعالیتهای اقتصادی ارائه می‌کند.

«فردگرایی» میل، نه فقط ملهم از در نظر گرفتن حقوق فرد است بلکه همچنین بر این باور استوار است که پدید آورندگان پیشرفت اجتماعی، نه گروهها و اجتماعات که افرادند:

«ابتکار کلیه چیزهای بدیع و خردمندانه بدست افراد انجام گرفته و باید بگیرد و عموماً برای نخستین بار یکنفر این کار را انجام داده است.

امروزه فردی مثل فریدمن نیز براساس همین دیدگاه سنتی معتقد است که افراد ولو افراد انحصارگر بدنبال شیوه‌های نوین و ابتکاری و سودآور هستند که جامعه از منافع همین افراد منتفع می‌شود، گر چه در جای دیگر اعتراف کرده است که «انحصار»، رفاه مصرف‌کنندگان را کاهش می‌دهد.

نقد دلیل اول: این دلیل مبتنی بر چند پیشفرض است. پیشفرض نخست، اینکه خودخواهی و نفع شخصی، تنها انگیزه رفتارهای تمام انسانها دانسته شده است.

براساس این دیدگاه، محرک انسان، نفع شخصی اوست و نه چیز دیگر و همه انسانها در این انگیزه و رفتار ناشی از آن مشابه هم هستند. نکته قابل تأمل در این مقدمه اینستکه یک حکم کلی را درباره همه انسانها صادر می‌کند در حالیکه نه همه انگیزه‌های انسانها مورد مطالعه قرار گرفته و نه فقط در این انگیزه خاص خلاصه می‌شوند. منشاء این برداشت و تعمیم ناصواب اینستکه تنها با روش قیاس به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند. یعنی به جای آنکه از بررسیهای تجربی و عینی در موارد جزئی و مطالعه‌انگیزه‌های افراد مختلف به نتیجه کلی برسند، پدیده فوق را با قاعده‌ای کلی تبیین کرده‌اند. در حالی که روش علمی مقبول در این موارد، روش استقراء است که روشی تجربی، تاریخی و توضیحی است.

نکته دوم، حصر کردن انگیزه‌ها در نفع شخصی است که این نیز با واقعیت، ناسازگار است چون عوامل گوناگونی بعنوان محرک رفتار انسانها وجود دارند که لزوماً همگی در دایره منافع مادی، محصور نیست. انگیزه‌هایی همچون نوع‌دوستی، وظیفه‌شناسی، وطن‌دوستی، شهرت‌طلبی، ایثار و از خود گذشتگی و... نیز می‌تواند محرک فعالیتهای اقتصادی افراد باشد. حتی در نزد پیروان ادیان الهی، پاداش اخروی و اجر و ثواب در جهان دیگر، انگیزه بسیاری از رفتارها و اقدامات اقتصادی است. در همین راستا بود که «مکتب تاریخی قدیم» به رهبری فریدریش لست، ویلهلم روشر و هیلد براند در واکنشی به نظام اقتصاد سرمایه‌داری و انتقاد به حصرانگیزه‌ها در انگیزه منفعت شخصی، بر روی عناصر اخلاقی در اقتصاد تأکید فراوان ورزید و «انسان اقتصادی» کلاسیک‌ها را نه به عنوان مدل انسان، بلکه کاریکاتوری ناقص از انسان شناخت.

از منظر اسلام، «سودطلبی» بعنوان یک انگیزه مهم در تلاش مسلمانان، مورد تأیید قرار گرفته و آن را بعنوان یک سنت الهی در آفرینش انسان پذیرفته بطوریکه «حبّ ذات»، انگیزه قوی و موثری در فعالیتهای و اقدامات

گوناگون اقتصادی و... او معرفی شده است و برای حل مشکل تعارض بین منافع شخصی و اجتماعی، تفسیر گسترده‌ای از «سود»، ارائه داده، بطوری که دیگر محدود به لذت شخصی و امور مادی نبوده و شامل امور معنوی و انگیزه‌هایی که او را به آخرت پیوند می‌دهند، نیز می‌شود.

در اواخر قرن ۱۹، برخی از نویسندگان اصلاح طلب که شهرت جهانی دارند، انگیزه سودجویی در فعالیت‌های اقتصادی را مورد نکوهش قرار داده و به استهزاء انسان اقتصادی عصر خویش پرداختند. رسکین انگلیسی و تولستوی روسی، هر دو، اصل کام‌اندیشی سودجویی را به عنوان اصل هدایت کننده فعالیت اقتصادی نکوهش می‌کنند و پول را افزاری می‌دانند که بوسیله آن آدمی توانسته است ممنوع خود را خدمتگزار کند و نوعی بردگی جدید احیاء نماید.

به نظر پیروان مکتب تاریخی آلمان، یک استدلال روانشناسی ناقص و محدود، کلاسیکها را به این نتیجه قابل تردید رسانده که انسان فقط به خاطر منافع خصوصی خود تلاش و فعالیت می‌کند و از این نظر کلاسیکها، اقتصاد سیاسی را به «تاریخ طبیعی خودخواهی» تنزل داده‌اند، حال آنکه کردارهای اقتصادی انسانها تابع محرکهای دیگر است مثلاً احساس وظیفه‌شناسی، محبت، مردم‌دوستی، هوس مجد و نام‌آوری، جاه‌طلبی و غیره. شهید صدر در این زمینه می‌نویسد:

«یک سیستم اجتماعی باید انگیزه‌های مختلف و نیازهای متنوع انسان را مورد نظر قرار داده و در جهت هماهنگی آنها بکوشد. نه اینکه با تأکید بر یکی از نیازهای انسان آنها بطور صوری، سایر ابعاد را فراموش کند.» اسلام، حاکمیت قوانین غریزی و مقدم بر اراده بشری، تغییرناپذیر و جهانی را قبول ندارد. تصور نشود که حاکمیت این گونه قوانین را بر رفتار مسلمانان نمی‌پسندد، بلکه منکر حاکمیت چنین قوانینی بر رفتار بشر، به طور کلی است. به همین سبب، خداوند با فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی، سعی در تصحیح انگیزه‌ها و رفتارهای انسان و جهت دادن به آنها کرده و کسانی که رفتار خود را با دستورات الهی منطبق کنند، نوید پاداش، و آنان را که از این فرمانها سرپیچی کنند، وعده کیفر داده است. این اقدامها، نشان دهنده نفی حاکمیت مطلق قوانین طبیعی بر رفتار انسانها و تغییرپذیری انگیزه‌ها و رفتارهای بشر می‌باشد. بعلاوه قرآن به صراحت، سرنوشت افراد و جوامع بشری را در گرو اراده تصمیم و اقدام خود آنان می‌داند، بنابراین از نظر اسلام، حاکمیت قوانین فوق اراده بشری بر رفتار انسان، قابل قبول نیست.

مقدمه دوم، فرض همسویی «منافع افراد» با مصالح کلی جامعه است که گاهی در ادبیات اقتصادی با عنوان «اصل هماهنگی» از آن یاد می‌شود. به نظر می‌رسد ادعای این هماهنگی یا ملازمه قطعی و همیشگی و خود بخودی بین منافع شخصی با منافع جامعه به همان اندازه، خلاف واقع است که اصل انگیزه نفع‌پرستی و لذت جویی انسانها. در نقد این مقدمه باید گفت: براساس آزادی اقتصادی و بر پایه تعقیب نفع شخصی، دیگر مرز و مانعی بنام رعایت مصالح دیگران باقی نمی‌ماند تا ادعا کنیم منافع جامعه هم تأمین می‌شود. یعنی باقتضای نفع‌پرستی و آزادی در تأمین نفع شخص بطور نامحدود و بدون دخالت و مزاحمت دولت، سخن از منافع دیگران جز در خیال نمی‌گنجد. چون هر فردی می‌خواهد و براساس نظم طبیعی ادعائی اسمیت، باید مسیر اقتصاد جامعه را به نفع خود، تغییر دهد ولو موجب نابودی منافع دیگران باشد. اینجاست که شاهد دو قطبی شدن جامعه به گروهی برخوردار و جمعی نادار و محروم می‌باشیم. اعتقاد به وجود یک نظم طبیعی اقتصادی، ناشی از خلط و اشتباه میان قلمرو علوم طبیعی و علوم انسانی است که در زمینه‌های زیادی و از جمله نظریه همسو

بودن منافع فرد و جامعه یا اصل هماهنگی در عرصه نتایج تجربی، به نحو آشکاری رخ نموده است غافل از اینکه رفتار انسانها در قلمرو علوم انسانی، قانونمندی خاص خود را می‌یابد. از زمانی که کینز پشتیبان حزب لیبرال بریتانیا، رساله تاریخی خود به نام «پایان اقتصاد عدم مداخله» را نوشت، قریب شصت سال می‌گذرد. وی آشکارا بسیاری از اصول اصلی باور کهن را مردود شمرد. او در این نوشته که می‌توان آن را پایان اعتقاد به اصل همسویی منافع افراد با مصالح کل جامعه دانست می‌گوید:

«در نظام آفرینش، جهان چنان طراحی نشده است که منافع خصوصی و اجتماعی همواره بر یکدیگر منطبق باشند. در این جهان خاکی نیز چنان ترتیبی نیست که این دو در عمل بر هم منطبق شوند. درست نیست که از اصول اقتصاد نتیجه بگیریم منافع شخصی روشن‌بینانه همواره در جهت منافع عمومی عمل می‌کند. همچنین این مطلب که منافع شخصی معمولاً روشن‌بینانه است حقیقت ندارد.»

همچنین بین منافع فردی با فرد دیگر، لزوماً هماهنگی وجود ندارد. در این رابطه، فردگرایی بنتام او را به سوی دیدگاه هابز از وضع طبیعی بشر به مثابه جنگ همه با یکدیگر سوق می‌دهد.

«گستره پایان‌ناپذیر امیال انسان و شمار بسیار محدود چیزها، ناچار انسان را به آن جا می‌برد که کسانی را که مجبور است با آنها در این چیزها سهیم باشد، رقاباتی ناراحت بشمارد که حوزه لذت خود او را محدود می‌کنند. کمیابی، موجب رقابت می‌شود و رقابای ما، یا وسیله تلقی می‌شوند یا مانعی در راه تحقق اهداف ما بشمار می‌آیند. از این رو به جای هماهنگی طبیعی، نوعی تناقض طبیعی منافع شخصی وجود دارد و اگر قرار باشد جامعه باقی بماند، چنین تحلیلی بار دیگر مداخله را تجویز می‌کند.»

قرآن در بیان ویژگی‌های انسان می‌فرماید: انسان به حسب طبع اولیه تا جایی که خود را نیازمند احساس کند گاهی به مصالح دیگران هم فکر می‌کند ولی اگر خود را بی‌نیاز ببیند، طغیان و سرکشی می‌کند «کَلَّا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی علق ۷-۶» یعنی انسان تربیت نشده، انسان قبل از فراگیری تعلیمات الهی و عمل به آنها، اینچنین است ولی با دیدی پسینی، اسلام با تعلیم و تربیت انسان‌ها و تفهیم آنها مبنی بر عدم حصر منافع در منافع مادی و دنیوی، منافع اجتماعی را بعنوان یک قید الزامی و باور دینی برای منافع شخصی مسلمانان قرار داده و با ارائه معنای وسیعی از «سود» که شامل امور معنوی نیز می‌شود، انسان اقتصادی اسلام را چنان تربیت نموده که براساس آن، گاه از منافع مسلم شخصی‌اش به نفع دیگران چشم‌پوشی می‌کند و این علی‌القاعده، صفت هر مسلمان عادی و نرمال است، گر چه عده‌ای از منافع عمومی غافلند. چنانکه در نقطه مقابل، عده‌ای با تقدیم مال و حتی جان عزیز خود، آگاهانه خود را فدای اسلام و منافع مسلمانان می‌کنند. «شهید صدر» در رد نظریه همسویی منافع افراد و جامعه می‌نویسد:

«اگر فرض کنیم و بپذیریم که انگیزه‌های شخصی به تنهایی مصالح عموم جامعه را تضمین کنند، آیا این نظریه می‌تواند درباره مصالح جوامع مختلف مطرح باشد؟ بطوری که با تأمین مصالح جامعه سرمایه‌داری، مصالح سایر جوامع انسانی نیز تأمین شود؟ وقتی نظام اقتصاد سرمایه‌داری بدور از هر تقید اخلاقی، تنها به منافع خود می‌اندیشد، چه چیز مانع از این می‌شود که برای رسیدن به امیال خود و رفع نیازهایش، جوامع دیگر را غارت نکرده و به نفع خود به زنجیر کشاند.»

دلیل دوم: آزادی اقتصادی با ایجاد انگیزه فردی و رقابت آزاد، رشد تولید و رفاه جامعه را بارمغان می‌آورد. آزادی اقتصادی، نه تنها همچون نظام اقتصاد سوسیالیستی انگیزه‌های فردی را در عرصه‌های مختلف اقتصادی از بین

نمی‌برد بلکه با ارج نهادن به آنها بر بالندگی تلاش انسانها و رقابت آزاد آنها در کسب حداکثر سود با کمترین هزینه تأکید می‌ورزد. نتیجه چنین فرآیندی، افزایش کیفی و کمی تولید و کاهش سطح قیمت‌ها بدنبال فزونی تولید و در نتیجه افزایش رفاه عمومی است.

اسمیت، آزادی رقابت را نتیجه منطقی اصل آزادی طبیعی می‌داند:

«هر فرد مادامی که قوانین عدالت را نقض نکند، کاملاً آزاد است تا منافع خویش را به روش خویش دنبال کند و صنعت و سرمایه‌اش را به رقابت یا صنعت و سرمایه هر فرد دیگر با مجموعه‌ای از افراد دیگر وارد کند. اسمیت تأکید دارد که کار برای منافع اجتماعی، غیرمفید است. البته از فضایی سخن می‌گوید که ضوابط حقوقی، اخلاقی و اجتماعی آن نسبت به عملکرد سیستم آزادی طبیعی سازگار باشد. که تنها در چنین شرایط و فضای سازگاری است که نظریات خود را دارای کاربردی مطلوب می‌داند.

نقد دلیل دوم: شکی نیست که رقابت آزاد اقتصادی، باعث بکارگیری تمام ظرفیت‌های تولیدی به همراه تلاش برای استفاده کارآ و بهینه آنها می‌شود که در نتیجه، رشد تولید را در جامعه دنبال دارد و آزادی اقتصادی بنگاهها و عوامل تولید و... زمینه این رقابت است اما صرف نظر از تحلیل تجربی و عملکردی رقابت در نظام اقتصاد سرمایه‌داری، به لحاظ نظری، روشن است که رقابت زمانی نتایج مثبت اجتماعی خود را آشکار می‌کند که دیر پا و باصطلاح اقتصادی، دراز مدت باشد نه کوتاه مدت. حال آنکه در سایه آزادی اقتصادی، بنگاههای اقتصادی در دراز مدت و پس از دست گرفتن بازار بصورت انفرادی و یا تباری با هم، به انحصارهای یک قطبی و یا چند قطبی تبدیل می‌شوند که در اینصورت نتیجه رقابت، رشد قدرت اقتصادی بنگاه یا گروهی اندک در جامعه است نه رشد اقتصاد جامعه. پدیده‌ای که متأسفانه تجربه‌های عینی نظام اقتصاد سرمایه‌داری، مکرراً آن را به اثبات رسانده و در بحث تحلیل عملکرد این نظام (البته تا آنجا که به «آزادی اقتصادی» مربوط می‌شود) به آن اشاره خواهیم داشت.

همچنین به کمک ادبیات اقتصادی موجود و مدل‌های اقتصادی خرد و کلان، قابل اثبات است که صاحبان بنگاههای اقتصادی براساس آزادی اقتصادی و در سایه رقابت، پس از توانمند شدن و احساس سلطه در بازار، تولید را در انحصار خود می‌گیرند و تعیین قیمت براساس منافع صاحبان انحصار در بازار شکل می‌یابد که در اینصورت سیستم آزاد قیمت‌ها و یا آزادی مصرف‌کنندگان و... مفهومی نخواهد داشت. زیرا در سایه انحصار در تولید و حتی توزیع به سادگی و به طور دلخواه می‌توان از عمل آزاد مکانیسم قیمت‌ها جلوگیری به عمل آورد. بنابراین:

«آزادی اقتصادی مطلق در دراز مدت، منجر به از بین رفتن آزادی واقعی و در نهایت، نابودی رقابت و نتایج مثبت آن خواهد شد. به عبارت دیگر، چون قبول رقابت مطلق موجب این انحصارها می‌شود باید آزادی اقتصادی محدود شود و در چهارچوب مشخص و قملرو معینی اعمال گردد تا اینکه در دراز مدت زمینه استمرار رقابت و نتایج مطلوب آن نیز فراهم شود و آثار بحران‌زای اقتصادی آن که امروزه نظام سرمایه‌داری عملاً با آن روبروست، دامنگیر جامعه نشود.»

در نظام اقتصادی اسلام، انسان، اعم از مصرف‌کننده یا تولیدکننده، از هر نوع قید و محدودیتی آزاد می‌باشد و فقط مقید به ضوابط و قواعدی است که او را به خداوند می‌پیوندد. انسان اقتصادی اسلام، دارای این آزادی است که درآمد حاصل از عرضه منابع تولیدی خویش که بصورت فرد و یا اجاره و یا سود بدست می‌آورد و یا سایر



درآمدها و ثروتی را که دارد، بعد از آنکه حقوق شرعی آن را پرداخت صرف کلیه مواردی که بنظر او لازم و یا ضروری است و یا به نوعی موجب ایجاد مطلوبیت برای او می شود بنماید و در این ارتباط، هیچ محدودیتی که مختل آزادی او باشد جز محدودیتهای شرعی و اخلاقی و احیاناً محدودیتهایی که حاکم اسلامی بنا به مصالح عمومی، وضع می کند، متصور نیست.

«بدیهی است انسان مومن که در فضایی از اندیشه و قلمرو دینی، زندگی خود را سامان می دهد و به اصل وحدت و یکپارچگی هستی و همچنین مسئولیت متقابل موجودات، ایمان دارد، مصادیق هزینه خویش را ناسازگار با باورها و عقاید خود گزینش نمی نماید و لذا در عین آزادگی و حریت، نحوه هزینه درآمدهایش جهت دارو در راستای تحقق آرمانها و اندیشههای دینی اش خواهد بود. آزادی انسان مسلمان در امور تولیدی و یا مصرفی همچنین بطور خودکار، رافع مشکلاتی خواهد بود که در تصادم احتمالی منافع فرد و جامعه، ممکن است حادث شود.»

ناسازگاری «نتایج رقابت» با مصالح عموم مردم  
رهاورد آزادی اقتصادی و در نتیجه «رقابت»، گر چه افزایش تولید، و... بوده است ولی عهده دار رفع فقر عمومی و مراعات مسائل توزیعی و عدالت اجتماعی نبوده و نیست.

به تعبیر دیگر هر چند که افزایش تولید برای حل مشکل اساسی اقتصاد جامعه و تأمین رفاه، شرط لازم است اما به تنهایی، شرط کافی نیست بنابراین کمبود تولیدات در برخی از جوامع، مشکل اساسی نمی باشد بلکه مسئله اصلی دیگر، توزیع غیر عادلانه درآمد است.

«مشکل به این صورت، قابل حل است که نه تنها تولید و رشد آن باید بر پایه معیارهای صحیح و به منظور رفع نیازهای واقعی اکثریت قاطع مردم انجام گیرد بلکه توزیع درآمد نیز باید عادلانه باشد تا اینکه رفاه عامه افراد تأمین شده، افزایش تولید مفهوم و اثر واقعی خود را بیابد، همچنین دیگر ارزشها و اهداف اصولی یک نظام اقتصادی - اجتماعی تحقق یابد که ممکن است که برخی آزادیها، از نظر اهمیت بر رشد تولیدات، ترجیح و برتری داشته باشد.»

مارکس، تحقق منافع عمومی بدنبال منافع شخصی را از زاویه خاصی مورد نقد قرار داده و در «گروندریسه» آورده است:

«گفتن اینکه افراد در رقابت آزاد ضمن تعقیب منافع شخصی خویش منافع مشترک یا بهتر بگوئیم منافع عمومی را هم تحقق می بخشند فقط بدین معناست که منافع افراد در شرایط تولید سرمایه داری با یکدیگر برخورد دارد و این برخورد هم چیزی نیست جز ایجاد دوباره شرائطی که این نوع کنش متقابل در آن روی می دهد.»

در این ارتباط، اسمیت از گرایش بنگاهها به طرف انحصار، آگاه بود ولی با توجه به شرایط اقتصادی که در آن می زیست، انحصار را دیرپا نمی دانست و این یکی از ناکارآمدیهای آشکار نظریه اوست. وی از تمایل بنگاهها به تبانی علیه منافع عامه آگاه بوده است و معتقد است که:

«ادغام بنگاههای تولیدی معمولاً به تبانی علیه منافع عمومی و یا اختراع شیوههایی برای افزایش قیمتها منجر می شود. معذک او از انحصار، واهمه ای ندارد. زیرا با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی آن زمان و فقدان کارخانههای بزرگ صنعتی مطمئن بود که هیچ انحصار خصوصی در صورتی که به وسیله دولت، حمایت نشود،

قادر نخواهد بود برای مدت زیادی دوام بیاورد.»

امروزه نقش دولت در سرمایه‌داری جدید، آنقدر زیاد شده است که حتی عده‌ای ادعا دارند که این امر مرحله‌ای تازه را در تکامل سرمایه‌داری گشوده است. محققا تکامل دولت تازه، مسائل تئوریک خاصی را برای همه اقتصاددانها مطرح می‌سازد.

«نظر آزادی‌گری (لیبرال) قرن نوزدهم درباره دولت، دایر بر اینکه دولت یک خانواده اقتصادی با مسئولیتهای خاص است، دیگر اعتبار خود را از دست داده است. در آلمان وظایف اصلی دولت حفاظت قانونی روابط اجتماعی سرمایه‌داری، نگاهداری یک پول با ثبات و اداره روابط خارجی و دفاع شناخته می‌شد. چنین نظری درباره دولت که به ایدئولوژی آزادی فعالیت اقتصادی چسبیده و طرفدار حداقل مداخله دولت بود، با پیشرفت انباشت سرمایه از میان رفت. با تمرکز بیشتر تولید، عصر تراستها و انحصارات شروع شد و هزینه‌های انباشت نیز فزونی گرفت. این هزینه هم اقتصادی بود و هم اجتماعی و منجر به فشار سیاسی فزاینده هم از جانب سرمایه و هم از جانب کار گردید که طالب مداخله دولت بودند.»

در راستای ناسازگاری «نتایج رقابت» با «منافع عموم مردم»، کم کم این فکر شکل گرفت که رقابت در واقع، آزادی اقتصادی را نقض می‌کند.

ظهور نظریات نئولیبرالیستهای همچون اویکن، هایک، گالبرایت و اشمولدرز، در پی رخ نمود نقض رقابت بوسیله آزادی اقتصادی بود. با آنکه بنا به دلیل دوم، آزادی اقتصادی بلحاظ تئوریک، زمینه ساز و بستر لازم ایجاد رقابت آزادی است که رشد و نمو اقتصاد را بدنبال دارد. به اعتقاد نئولیبرالیستها، لیبرالیسم به جای اینکه به فکر «آزادی رقابت» باشد، آزادی انتزاعی را مورد توجه قرار داده است و در واقع همین آزادی، موجب ازبین رفتن رقابت و ایجاد انحصارات می‌شود. اینجا بود که نئولیبرالیستها در اصول فکری خویش، توجه خاصی به ارائه یک تبیین جدید از نقش دولت، نموده و اعلام کردند:

«لیبرالیسم به معنای عدم مداخله دولت در اقتصاد نیست، زیرا این عدم مداخله به معنی حمایت از قویترها و بازگذاشتن دست آنهاست. دولت حق دارد برای استقرار مجدد شرایط رقابت، مداخله کند و برای ایجاد آزادی عملی، آزادی انتزاعی را نقض کند.»

«شومپیتر» و فرآیند رقابتی تخریب خلاق

شومپیتر، تحول مدام در محصولات و روشهای تولیدی را ذاتی خود سرمایه‌داری رقابتی دانسته است. وی نشان داد که مفهوم رقابت کامل نمی‌تواند این فرآیند را توضیح دهد. در واقع انتقاد شومپیتر به رقابت نئوکلاسیکی از دیدگاه دینامیک انجام شد، همان نقطه ضعفی که خود نئوکلاسیکها نیز به آن معترف بودند.

«در یک اقتصاد سرمایه‌داری، رقابت واقعی میان بنگاههای کوچکی که تولیدکننده کالای یکسانی هستند، در نمی‌گیرد، بلکه میان بنگاههای مبدع و دیگر بنگاهها رخ می‌دهد. این دریافت نو از رقابت، لاجرم همراه خود، استنباطی نو نیز برای انحصار می‌آورد. وارد کردن ابداعات، به ناچار، همراه خود درجه معینی از انحصار را می‌آورد. ابداع، پیش از آن که گسترش یابد و پخش شود، در واقع خدمت منحصر به فرد یک کارفرمای نوآور است و پاداش این خدمت، سودی است که از رهگذر این انحصار فراهم می‌شود. شومپیتر، یک انحصار پویا و پیش‌رو را به یک رقابت بی‌رونق ترجیح می‌دهد.»

بنابراین، پذیرش رقابت کامل بعنوان نتیجه آزادی طبیعی برای توجیه روند اقتصاد سرمایه‌داری، نوعی انحراف از

تبیین واقعیتی است که رخ داده و می‌دهد و اینجاست که کسانی مانند شومپیتر، رقابت کامل را برای درک فرآیند سرمایه‌داری، ناکافی می‌شمارند، سخنی که دلیل آن را بهتر است از زبان آدم مشهوری چون «هایک» بشنویم:

«دشواری اصلی رقابت کامل نئوکلاسیکی، آن است که این مفهوم، وضعیت تعادل را توضیح می‌دهد، اما هیچ چیزی درباره فرآیند رقابتی که به آن تعادل می‌انجامد، نمی‌گوید. بنگاههای داخلی یک مدل رقابتی کامل، قیمت را مستقل از محصولاتشان بالا و پایین نمی‌برند. آنها تبلیغ می‌کنند، می‌کوشند تا ساختارهای تولیدی خود را نسبت به رقبا تغییر دهند و هر کار لازم دیگری را که معمولاً در بنگاههای تجاری در یک وضعیت اقتصادی دینامیک انجام می‌شود، انجام می‌دهند. این دقیقاً همان دلیلی است که شومپیتر برای نامناسب بودن رقابت کامل برای درک فرآیند سرمایه‌داری ارائه می‌کرد.»

آزادی اقتصادی یعنی آزادی سرمایه

منتقدان اقتصاد سیاسی در بعد آزادی اقتصادی، معتقدند که رقابت آزاد، به معنای آزادی انسانها در عرصه اقتصاد نبوده بلکه سرمایه از طریق رقابت، از هر قید و بندی آزاد می‌شود. کارل مارکس در گروندریسه خود در نقد اقتصاد سیاسی می‌نویسد:

«بعد تاریخی نفی نظام صنفی و غیره به وسیله سرمایه از طریق رقابت آزاد، فقط این نکته را مشخص می‌کند که سرمایه به محض آنکه کاملاً قدرتمند شود، با شیوه‌های مبادلاتی متناسب با ذات خویش، به از میان برداشتن موانع تاریخی که مانع حرکت متناسب سرمایه‌اند و راه حرکتش را می‌بندند، می‌پردازد. اما اهمیت رقابت، تنها در همین بعد تاریخی یا در همین نیروی نفی‌کننده‌اش نیست. رقابت آزاد، رابطه سرمایه است با خود سرمایه. این افراد نیستند که در پی رقابت آزاد، رها می‌شوند. سرمایه است که از طریق رقابت از قید و بند آزاد می‌شود. مادام که تولید مبتنی بر سرمایه، شکل لازم و در نتیجه مناسب‌ترین شکل توسعه نیروی تولید اجتماعی است، افراد در بطن شرایطی که چیزی جز مناسبات خالص سرمایه‌داری نیست، خود را در حرکات خویش آزاد احساس می‌کنند. این حقیقت، آنچنان بارز است که ژرفاندیش‌ترین متفکران اقتصادی، نظیر ریکاردو، سیطره مطلق رقابت آزاد را مقدمه لازمی برای بررسی و بیان قانونمندی‌های سرمایه می‌دانند که به صورت گرایش‌های حیاتی بر حرکت سرمایه حاکمند. ... سیطره سرمایه، پیش درآمد «رقابت آزاد» است. درست همان گونه که خود کامگی سزار روم، مقدمه «حقوق خصوصی» روم آزاد بود. مادام که سرمایه، رشد کافی نکرده است، به شیوه‌های تولید پیشین یا شیوه‌هایی که با پیدایش سرمایه‌داری رو به زوال می‌روند، به عنوان چوب زیر بغل تکیه می‌کند. به مجردی که احساس قدرت کند، چوب‌ها را دور می‌اندازد و بنا به قانونمندیهای خود حرکت می‌کند. به محض ادراک ماهیت خویش و آگاهی از موانع ذاتی خود برای توسعه بیشتر، درصدد بر می‌آید به شکل‌هایی پناه ببرد که از طریق محدود کردن رقابت آزاد، به ظاهر، سیطره سرمایه را کامل‌تر می‌کنند.

پس این حرف که رقابت آزاد، توسعه نهایی «آزادی انسان» است و نفی رقابت آزاد، مساوی با نفی آزادی فردی، و تولید اجتماعی، مبتنی بر آزادی فردی است، حرفی بی‌معناست.»

نظریه‌های جدید «بازار» و تعارض با «اصل آزادی اقتصادی»

پس از طرح اندیشه‌های اسمیت در عرصه اقتصاد و تأکید بر طرح آزادی اقتصادی بعنوان مهمترین بنیان فکری

نظام اقتصاد لیبرال - سرمایه‌داری تا ظهور تازه‌ترین نظریات اقتصادی، دیدگاه‌های فراوانی ظهور یافته است که بلحاظ تئوریک و در پی چالش‌هایی در این نظام، سعی در کارآمد کردن این نظام داشته ولی از اصل «آزادی اقتصادی»، فاصله گرفته‌اند. ما در مقام بیان تفصیلی این نظریات نبوده و تنها آنها را بلحاظ نظری و منطقی، نوعی عدول از این اصل و در تعارض با آن تلقی می‌کنیم. ابتدا نظریه «رقابت کامل» با نشأت از اصل مذکور، سالیان درازی از کارائی نظام اقتصاد سرمایه‌داری دفاع کرد. پس از سالها، «نظریه انحصار»، مطرح شد و بدنبال آن، نظریه‌پردازان اقتصادی با خروج از چارچوب نئوکلاسیکی، کوشیدند تا نشان دهند آن گونه که تئوری نئوکلاسیک می‌پندارد، «بازار» تنها به دو شکل جدی رقابت یا انحصار وجود ندارد، آنها مخصوصا با وارد کردن فروض جدید، زمینه بروز نظریات نوین در عرصه اقتصاد را فراهم کردند.

اندیشه‌های جدیدی بوسیله «پیرو سرافا» در مقاله «قوانین بازده در شرایط رقابت» و جون رابینسون در کتاب «اقتصاد رقابت ناقص» و ادوارد چمبرلین در کتاب «نظریه رقابت انحصاری» ابراز گردید. «در اوایل دهه ۱۹۳۰ چمبرلین اصل آزادی ورود و خروج و این ادعا را که تولیدکنندگان منفرد قادر به تخلف از قیمت‌های بازار نیستند، رد کرد. نظریه «رقابت انحصاری» وی به همراه تاریخ اقتصادی ایالات متحده طی سه ربع اول قرن حاضر به روشنی نشان می‌دهد که شکست عملکرد نظام بازار آزاد، مداخله دولت در اقتصاد را امری غیرقابل اجتناب نموده است. از سوی دیگر، عدم موفقیت آزادی اقتصادی در ارائه یک جریان آزاد اطلاعات موجب بروز اصطکاک در بازار می‌شود و تردیدهایی را درباره پایه‌ها و اصول نظام بازار آزاد برمی‌انگیزد.» نتیجه آنکه علاوه بر ماهیت رقابت که به انحصار منتهی می‌شود، رقابت در نظام اقتصاد سرمایه‌داری، نه در کوتاه مدت و نه در دراز مدت، نمی‌تواند منافع و مصالح عمومی، اعم از تولیدکننده و مصرف‌کننده را تضمین کند. گذشته از اینها، تجربیات علمی هم ناتوانی رقابت را برای تأمین مصالح عمومی به اثبات رسانیده است. «در اواخر قرن هیجدهم و در قرن نوزدهم مخصوصا نیمه اول آن که بازار کشورهای سرمایه‌داری از هر زمان دیگر به رقابت کامل نزدیکتر بود ناهمخوانی «نظریات رقابت» با واقعیات، بیشتر مشهود شد. بویژه حاکمیت رقابت بر بازار نیروی کار انسانی و در نتیجه، تثبیت دستمزد در حداقل (قانون دستمزد آهنین ریکاردو) سخت‌ترین شرایط زندگی را برای اکثریت افراد جامعه، به وجود آورد که منتهی به ایجاد بحران‌های ناشی از کمبود مصرف شد.»

ظهور «نظریه حمایت»

ظهور «تئوری حمایت» در ابعاد گوناگون اقتصادی، نوعی اعتراف به محدودیت «آزادی اقتصادی» است که خبر از بن بست آن در عرصه اندیشه‌های اقتصادی می‌دهد. «تئوری حمایت» در قرن نوزدهم، بخصوص، نظریه‌های اقتصاد بریتانیا را تحت الشعاع قرار داد و هم اکنون اتحادیه‌های تجاری مهمی چون گات، نفتا و... همگی از راهبردهایی در صحنه تجارت، کمک می‌گیرند که خاستگاه تئوریک آنها، همان تئوری حمایت است. ظهور چنین تئوری‌هایی، اعتراضی آشکار به اندیشه آزادی اقتصادی تلقی می‌شود.

«اخیرا تئوری حمایت در زمینه‌های رفاه و تحلیل اقباتی و عینی، پیشرفتهایی قابل ملاحظه داشته است. جنبه رفاهی تئوری حمایت شامل استدلال‌هایی برای ایجاد حمایت و تجارت آزاد بین‌المللی، ارزیابی هزینه‌ها و منافع اجتماعی ناشی از سیستم‌های حمایتی می‌باشد که قدمت آن با عمر اقتصاد نوین برابر است. مقایسه تجارت آزاد بین‌المللی در مقابل حمایت، یکی از مسائل غالب است که اغلب نظریه‌های اقتصاد بریتانیا را در قرن نوزدهم

تحت الشعاع قرار داده است.»

یکی از منتقدان لیبرالیسم اقتصادی در اوایل قرن ۱۹، «فردریک لسیت» آلمانی است که دکترین اقتصاد را ارائه کرد. به نظر لسیت.

«تاریخ نشان می‌دهد که کشورهایی که دارای شرایط مساعد پیشرفت بوده‌اند پنج مرحله زیر را از تکامل طی کرده‌اند: ۱- مرحله توحش، ۲- مرحله شبانی، ۳- مرحله کشاورزی، ۴- مرحله کشاورزی و صنعتی و ۵- مرحله کشاورزی و صنعتی و بازرگانی. برای آنکه یک کشور به مرحله اقتصاد جامع برسد، سیستم لیبرال مبادله، کافی نیست. سیستم مبادله آزاد برای سه مرحله اول تمدن، کافی است ولی برای اینکه از مرحله سوم به مرحله چهارم برسیم، یک رژیم حمایتی، لازم و ضروری است.»

بنابراین «لسیت» با طرح یک نظام حمایتی، عملاً بر ضعف لیبرالیسم اقتصادی برای رسیدن به اقتصادی جامع و توسعه‌ای پایدار انگشت گذاشت. سیستم آزادی مبادله از دیدگاه کاره اول، اقتصاددان آمریکائی، یک وسیله تفوق اقتصادی انگلیس بر آمریکا بود. به عقیده او:

«سیستم تجارت آزاد، آمریکا را در وضع مستعمره قرار می‌داد و فقط آغاز یک سیاست حمایتی قادر بود به آمریکا استقلال واقعی اعطا کند.»

طرح اندیشه «اقتصاد ملی» و «سیاست حمایتی»، دو نمونه عکس‌العامل در برابر از ناکارآمدیهای اندیشه‌های لیبرال اقتصادی بود و جالب اینستکه عدول از این اندیشه در همان مهد اولیه ایده «لیبرال - سرمایه‌داری» صورت گرفته نه در کشورهایی همچون کشورهای آفریقایی و آسیایی که بلحاظ زمانی، اقتصادهایی با فاصله طولانی از اقتصاد کشورهای غربی در آن‌ها ظهور یافته است.

دلیل سوم: آزادی اقتصادی، مثل هر آزادی دیگر، حق طبیعی و مسلم هر انسان بوده که نظام اجتماعی باید آن را برسمیت شناخته و در کنار سایر آزادیهای انسان، زمینه‌های رشد آن را فراهم کند. بدنبال انتقاد از اصول نظام مرکانتلیسم که از سال ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۰ در اوج قدرت قرار داشت، تفکر اقتصادی وارد مرحله نوینی گردید. مبنای انتقادات، این بود که نظام اجتماعی و اقتصادی باید به صورت یک نظام طبیعی عمل کند و خالی از هرگونه محدودیت اقتصادی و سیاسی باشد. از آنجا که علمای اقتصادی این دوره نظیر دیوید هیوم، ریچارد کانتیلون، فرانسوا کنه، دادلی نورث، ویلیام پتی، جان لاک و تورگو مشترکا از «قانون طبیعی» طرفداری می‌کردند، علم اقتصاد را براساس نظام مزبور، تبیین و تعریف کردند.

«به نظر این دانشمندان، به طور کلی اقتصاد، شامل اصولی است که برای بررسی هر یک از آنها درک عقلایی بشر لازم است و پایه این عقلانیت نیز تبعیت از «قانون طبیعی» است. در این وضعیت، نظام خاصی در روابط بین گروههای مختلف (مصرف‌کنندگان در مقابل تولیدکنندگان) در حصول به هدفهای خود به وجود خواهد آمد و ایجاد هرگونه محدودیت برای بشر در این راه موجب خواهد شد که از گردش آزادانه و طبیعی خواسته‌های انسانی جلوگیری شود و این امر مخالف با قانون طبیعی است.»

نقد دلیل سوم: این دلیل، نمی‌تواند بلحاظ تئوریک، از آزادی اقتصادی مورد نظر طرفداران لیبرال - سرمایه‌داری را توجیه کند چون

اولاً: در این استدلال، بین آزادی اجتماعی و آزادی واقعی، خلط شده است زیرا آزادی واقعی (با قطع نظر از زندگی دسته‌جمعی انسان و قوانین این زندگی) از عناصر وجود انسان و از ویژگیهای آفرینش و خلقت او به

حساب می‌آید. چون انسان نسبت به دیگر موجودات، در درجه عالی‌تری از حیات قرار گرفته و در همین حد نیز از آزادی تکوینی، برخوردار می‌باشد و می‌تواند بر جبر غرایز، تسلط پیدا کند و خود را از زندان کششهای غریزی و امیال نفسانی نجات بخشد.

بدیهی است که این نوع آزادی از محور بحث مکتبی و نظام اجتماعی خارج است و جزء قلمرو مسائل فلسفی و شناخت ابعاد وجودی انسان قرار دارد، زیرا خاستگاه این آزادی، فطرت و ذات انسان است حال آنکه منشاء آزادی اجتماعی که مورد بحث است، جامعه و نظام اجتماعی حاکم بر آن است. آن آزادی که نظام اجتماعی باید زمینه آن را فراهم سازد، آزادی حقوقی و قراردادی است نه آزادی تکوینی و واقعی. بعلاوه، مفهوم حق طبیعی نیز از طرف مدعیان آن بروشنی بیان نشده است. در این رابطه، «بری هیندس» در مقایسه‌ای بین لیبرالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی، به دو چهرگی بنیادی در مفهوم حق طبیعی افراد از دیدگاه لیبرالیسم اشاره می‌کند و می‌گوید:

«در واقع، بسیاری از نمونه‌های تفکر لیبرالی، مستلزم این نیست که فرضی برای اختیار طبیعی انسان قائل شویم. در یک تفسیر از لیبرالیسم، افراد، ضمن آنکه در آزادی طبیعی خود، محق هستند در عین حال، «جاهل و عاری از کاربرد عقل» زاده می‌شوند. «لاک» این ایده را در جریان دفاع محدود از قدرت والدین مطرح می‌کند اما این مدعا نمی‌تواند در همین محدوده باقی بماند و «اختیار طبیعی» مفروض افراد را بلافاصله می‌توان چیزی دانست که ممکن است در عمل، تحقق کامل نیابد. موانع موجود در شخصیت خود افراد یا انواع عوامل خارجی مانند بروز بیماری یا بی‌تأمینی اقتصادی و نیز مناسبات ناشی از وابستگی اجباری به دیگران (بخصوص وابستگی به حکومت) جلوی بالندگی این «اختیار طبیعی» را می‌گیرد. این نکات نشان می‌دهد که تفاوت بین دو نحوه شرح لیبرالیسم باید ناشی از نوعی دو چهرگی بنیادی در مفهوم «اختیار فردی» تلقی شود. این مفهوم از طرفی، طبیعی یا تاریخی فرض می‌شود و از طرف دیگر برساخته‌ای است که شاید تحقق کامل نیابد.»

ثانیا: اگر این حق طبیعی، به حق فطری و تکوینی، تفسیر نشود بلکه بگوئیم انسان با حق آزادی متولد شده و از دیدگاه عقل عملی، حق آزادی یکی از حقوق اوست بنابراین، مقصود از آزادی طبیعی، این نوع آزادی حقوقی است و با آزادی تکوینی به معنای اختیار (آزادی فلسفی) تفاوت دارد؛ ولی حق آزادی طبیعی و یا عقلی به این معنی نیز با آزادی اقتصادی به معنای اصطلاحی آن در این بحث فرق دارد. زیرا آزادی مذکور تنها به این معناست که هر انسانی از نظر ادراکات عقل عملی، نسبت به دیگران، آزاد خلق می‌شود. در روایات مانیز آمده است: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حُرّاً» لکن منافات ندارد با اینکه در قلمرو زندگی اجتماعی انسانها، حق حاکمیت به جهتی ثابت باشد، خواه به عنوان قرارداد اجتماعی به حساب آید چنانکه «روسو» می‌گوید و یا به عنوان حق مولویت و حاکمیت ذاتی خداوند متعال بر انسانها چنانکه در اسلام، مطرح است. آن جهت و مقام که چنین حقی دارد، می‌تواند برای حفظ منافع اجتماعی و برقراری نظم در زندگی اقتصادی و غیراقتصادی به طور مطلق و یا نسبی، دخالت کند و در نتیجه، آزادی اقتصادی را محدود و یا لغا نماید. بنابراین، الغای آزادی اقتصادی و یا محدود کردن آن از جانب ولایت و تمام حاکم بر جامعه، هیچگونه منافاتی با آزادی فطری و یا عقلی به معنای ذکر شده ندارد.

بررسی زمینه آزادی اقتصادی مورد نظر نظام لیبرال - سرمایه‌داری، روشن می‌کند که وجود تفسیرهای گوناگون و خلط و اشتباه در بکارگیری آزادی طبیعی و مانند آن برای مقاصد طرفداران این نظام ناشی از ضعف و سستی

مبانی و التقاط اندیشه‌هاست. بطوری که با حفظ مبنای خود، آثار و نتایج نظریه و مبنای دیگری را مد نظر داشتند. مثلاً آدام اسمیت که تحت تاثیر «برنارد مندویل» و «دیوید هیوم» فیلسوف معاصر و دوست نزدیکش، فلسفه سیاسی خود را براساس نوعی فردگرایی طبیعی بنا نهاد، نظام آزادی طبیعی را جایگزین فرضیه وضع طبیعی و قرارداد اجتماعی «لاک» کرد.

وقتی به آراء «لاک» مراجعه می‌کنیم تا قانون یا وضع طبیعی او را باز شناسیم چنین می‌یابیم: «منظور لاک از قانون طبیعت، عبارتست از این حکم عقلی و اخلاقی که همه افراد بشر به یک اندازه از حقوق طبیعی برخوردارند و هیچ کس نمی‌تواند به بهانه استفاده از آزادی به آزادی دیگری لطمه بزند. قانون طبیعت در اندیشه لاک، همان «اراده خداوندی» یا «ندای الهی» در دوزن انسان و یا قانون الهی است.» بنابراین وقتی مدافعان اندیشه آزادی اقتصادی مطلق در دلایل خود، تاثیر و تأثرات فلسفی امثال «اسمیت» را نادیده می‌گیرند ما را با تفسیرهای گوناگون و احیاناً متعارض روبرو می‌کنند که بر مبنای وضع طبیعی «لاک»، باید اتهام خود را مبنی بر سستی مبانی و ضعف آنها پذیرا باشند! اینجاست که متوجه سخن عمیق شهید صدر در زمینه آزادی اقتصادی در نظام اقتصاد سرمایه‌داری می‌شویم که می‌گوید:

«تعبیرات آنها از آزادی، عباراتی نامأنوس یا بشدت غیر واضح است.»

نکته قابل تامل دیگر، اینکه طرفداران آزادی اقتصادی در غرب، بدلیل اینکه تشکیل اتحادیه‌های کارگری باعث محدودیت این تقریر از آزادی فردی می‌شود، اکثریت جامعه سرمایه‌داری را از تشکیل چنین تشکلهایی باز داشتند ولی دست کارفرما را در تجاوز به آزادی فردی کارگران باز گذاشتند. بدینسان کارگران ظاهراً آزاد بودند ولی توانائی بر اعمال آزادی خویش نداشتند. این همان چیزی است که شهید صدر از آن، به «آزادی اجتماعی صوری»، تعبیر آورده است. وی در تعریف آزادی اجتماعی جوهری و اصیل می‌گوید:

«قدرتی است که به همراه آن، زمینه بهره‌مندی از آن نیز باشد یعنی در جامعه، شرائط لازم برای بکارگیری آن آزادی وجود داشته باشد اما آزادی اجتماعی صوری، فاقد زمینه‌های لازم برای بکارگیری آنست یعنی آزادی منهای قدرت. آزادی نوع اول، «جوهری» و دومی، «صوری» است و این دو نوع آزادی، متضاداً با یکدیگرند و آزادی اقتصادی ادعائی در نظام سرمایه‌داری، آزادی شکلی و صوری است.» بنابراین اگر آزادی اقتصادی را شعاری برای تحقق اهداف سرمایه‌داران و توجیهی برای رفع هر نوع مزاحمت و مداخله‌ای برای منافع آنان بدانیم سخنی گزافه گفته‌ایم.

ما به همین مقدار در نقد عمده‌ترین ادله طرفداران آزادی سرمایه‌داری بسنده می‌کنیم با تأکید بر این که اقتصاد اسلامی، یک اقتصاد آزاد است ولی آزادی آن در جهت همکاری و تعاون است نه تکالب و رقابت نابرابر. و از دیدگاه مکتب اقتصادی اسلام، آزادی اقتصادی، تضمین می‌شود ولی در کنار آن از همان ابتدای نزول آیات وحی (نه در پی وقوع حوادث و اضطراب زمان) برای حفظ و حراست از مصالح جامعه اسلامی، محدودیتهای انسانی و عادلانه نیز برای آن تعریف شده است. تبیین دیدگاههای اسلام در زمینه آزادیهای اقتصادی به مقاله جداگانه‌ای نیاز دارد.

بخش دوم: نقد عملکرد «نظریه آزادی اقتصادی»

یکی از نمونه‌های عینی و عملکردی لیبرالیسم اقتصادی که بنا به گفته کینز در پایان عصر آزادی کامل به وقوع

پیوست و بر ایده آزادی لیبرالیستهای اقتصادی، خط بطلان کشید، بحران بزرگ نظام سرمایه‌داری در دهه‌های آغازین قرن بیستم بود.

در سال ۱۹۲۶، قبل از وقوع بحران، جان مینارد کینز با ارائه مقاله «پایان عصر آزادی کامل» و پس از بحران در سال ۱۹۳۵ با انتشار کتاب «نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول»، ضرورت تخصیص سهم بزرگی از منابع اقتصادی به بخش عمومی را اعلام کرد. وی در پی مطالعات خود در زمان بحران، چاره را تنها در دخالت دولت به عنوان عامل برون‌زا یافت. کینز به دولت‌های آن زمان پیشنهاد نمود تا با اتخاذ سیاست‌های مالی صحیح، قدرت خریدی در مصرف‌کننده ایجاد کنند تا کالاهای انبار شده جذب شود.

کینز علیرغم دستور پرهیز از هر نوع مداخله‌ای که آزادی اقتصادی می‌داد، دلیلی تئوریک به دست داد تا در موارد مختلف دولت‌ها در امور اقتصادی مداخله کنند و با این پیشنهاد، با بزرگترین بحران نظام سرمایه‌داری قرن بیستم مواجهه شد. گرچه آنطور که تاریخ سرمایه‌داری نشان می‌دهد، اینبار نیز نظریه‌پردازان اقتصادی از این بحران بزرگ در جهت تصحیح نظام اقتصاد سرمایه‌داری بهره جستند که طرح و اجرای گسترده سیاست‌های مالی توسط دولت، نوعی عقب‌نشینی از التزام نظری و عملی به «آزادی اقتصادی» بشمار می‌رود.

«انگلیس بعد از جنگ ناپلئون (بعد از ۱۸۱۵) به بحران وخیمی دچار شده بود و بسیاری از بازارهای منسوجات خود را در دنیا از دست داده و با رکود عجیبی مواجه گردیده بود. بعد از انگلیس، فرانسه و آمریکا نیز متوجه شدند که رونق اقتصادی در سایه آزادی اقتصادی، دائمی نیست و مسیر آن با بحران‌های وخیم مواجه می‌گردد. بحران انگلیس در سالهای ۱۸۲۵، ۱۸۳۶، بحران ۱۸۳۹ در آمریکا و بحران ۱۸۴۷ در انگلیس و فرانسه واقعیت‌های اسفناکی از بیلان عملکرد لیبرالیسم اقتصادی هستند. بعدها سیموندی ترازنامه تأثروری از عملکرد لیبرالیسم ارائه کرد و تصویر مخوفی از فقر و آلام کارگران و عامه مستمندان آن زمان که لیبرالیسم اقتصادی موجب شده بود، ساخت.»

از جمله نمونه‌های آشکار عدول عملی و نظری از آزادی اقتصادی، می‌توان از سیاست‌های اقتصادی‌ای در تاریخ سرمایه‌داری نام برد که منجر به تحول نظام «اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال» به نظام «اقتصاد سرمایه‌داری مقرراتی» شد. پدیده‌هایی همچون مازاد تولید، بیکاری، وخامت اوضاع اجتماعی، نارضایتی‌های عمومی، تظاهرات و اعتصابات و خرد کردن ماشین‌آلات به وسیله کارگران، موجودیت نظام اقتصاد سرمایه‌داری را مورد خطر جدی قرار داد که طبقه سرمایه‌دار با وضع قوانین و مقرراتی به نفع طبقه کارگر به تحولاتی در نظام اقتصاد سرمایه‌داری تن در داد و با این ترتیب، نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال به نظام اقتصاد سرمایه‌داری مقرراتی یا ارشادی، تبدیل شود. با این تحول، دو اصل مالکیت خصوصی و آزادی اقتصادی یا عدم مداخله دولت که توأم با یکدیگر، از مشخصات نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال بود، تغییر کرد. اصل عدم مداخله دولت به نفع مالکیت خصوصی و به منظور بقای آن بتدریج از میان رفت.

این تحولات که از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد رفته رفته تکامل پیدا کرد. جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و بحران‌های سال ۱۹۱۹ و ۱۹۲۶ نیز زمینه مداخله بیش از پیش دولت‌ها را در اقتصاد فراهم ساخت. «با جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ - ۱۹۴۴) زمینه برای افزایش مداخلات دولت در فعالیتهای اقتصادی بیشتر فراهم شد. به طوری که از نیمه قرن بیستم به بعد در کشورهای سرمایه‌داری، با درجات شدت و ضعف متفاوت، نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال کاملاً جای خود را به نظام اقتصاد سرمایه‌داری مقرراتی داد.»



برتراند راسل در مقاله «تجارت آزاد» از کتاب «آزادی و سازمان» که در آن از پیدایش و سیر تکوین سوسیالیسم، لیبرالیسم سخن گفته، می‌نویسد:

«اعتقاد هواداران تجارت آزاد، تضمین صلح برای بشریت بود و از کابدن بعنوان یکی از رهبران مبارزه در راه تجارت آزاد نام می‌برد که آئین او در دفاع از تجارت آزاد مورد پذیرش آمریکائیه‌ها و انگلیسیها قرار می‌گیرد. اما اصل رقابت آزاد آن گونه که مورد حمایت مکتب منچستر بود، نتوانست برخی قوانین پویاییهای اجتماعی را به حساب آورد. اولاً رقابت به پیروزی فردی می‌انجامد. و نتیجتاً از کار باز می‌ایستد و انحصارگری جانشین آن می‌گردد. در این مورد شرح فعالیت‌های راکفلر بهترین نمونه را به دست می‌دهد. ثانیاً تمایل به رقابت میان افراد به رقابت میان گروهها جای می‌سپارد، زیرا چند تن از افراد می‌توانند بالحق به یکدیگر، فرصتهای پیروزی خود را افزایش دهند. در مورد این اصل دو نمونه مهم وجود دارد یکی اتحادیه‌های کارگری و دیگر ناسیونالیسم اقتصادی.» و نیز «آمریکائیه‌ها در سال ۱۸۷۰ قسمت اعظم پیشرفته‌ها و موفقیت‌هایشان را به «رقابت آزاد»، منتسب می‌کردند و همه، فلسفه رایج رقابت را پذیرا شدند و موفقیت خود را با پیروی از اندرزه‌های آن تحصیل کردند ولی بعدها فلسفه رایج به صورت چیزی که خود، عامل شکست خویش است، درآمد. یعنی رقبا تا آنجا که فقط یک نفر در میدان باقی می‌ماند به رقابت ادامه می‌دادند و آن وقت دیگر کسی نمی‌توانست کلمه «رقابت» را به عنوان شعار مسلکی به کار ببرد. این امر در بسیاری از صنایع رخ داد. اما من توجه خود را بر مهمترین آنها یعنی نفت و فولاد متمرکز می‌سازم واز میان این دو، نفت از لحاظ زمانی، مقدم است. دو مرد در بوجود آوردن دنیای جدید (انحصارگری) حائز برترین اهمیتند. راکفلر و بیسمارک. یکی در اقتصاد و دیگری در سیاست، آن رؤیای آزادمنشانه خوشبختی کلی را که می‌بایست از طریق رقابت فردی حاصل آید باطل ساختند.»

نقض عملی «آزادی اقتصادی» در کشورهای سرمایه‌داری

اولین کشوری که در فاصله دو جنگ جهانی از مداخلات گسترده دولت در فعالیتهای اقتصادی برخوردار شد. ایالات متحد آمریکا بود. اگر چه این کشور امروز در میان کشورهای سرمایه‌داری، دارای کمترین مداخله دولت در فعالیتهای اقتصادی است، اما بحران اقتصادی بزرگ سال ۱۹۲۹ و آثار آن، روزولت رئیس جمهور این کشور را ناگزیر به مداخلات گسترده‌ای در فعالیتهای اقتصادی کرد. یعنی در زمانی که نرخ بیکاری به ۲۴ درصد رسیده بود. در این جا، حلال مشکل، تئوری دولت مداخله‌گر از «کینز»، اقتصاددان انگلیسی بود. کینز در زمانی که انگلیس و آمریکا در رهبری جهان سرمایه‌داری، رقابت دارند، نامه‌ای با نگارش بسیار ساده، به روزولت رئیس جمهور آمریکا می‌نویسد:

«رئیس جمهور عزیز، مردم می‌گویند اطراف شما را مشتی ابله، احاطه کرده‌اند. اگر می‌خواهی اقتصاد مملکت و جهان سرمایه‌داری، نجات پیدا کند اینها را بریز کنار و بیا به مشکل اساسی فکر کن... و اقتصاد سرمایه‌داری با همین نامه سیاستهای کینزی. نجات یافت.»

اقدامات روزولت، به «نیو دیل New Deal» و انقلاب روزولت معروف است. علت بروز این بحران، مازاد تولید محصولات کشاورزی و صنعتی بود که بازارها را اشباع کرده و قیمت‌ها را به شدت کاهش داده بود. قیمت سهام در بورس نیویورک به صورت غیرعادی تنزل یافت و با توجه به شرایط اقتصادی و روانی مناسب سرعت به بازارهای بورس و نیز بازار کار و بازار محصولات کشورهای اروپایی سرایت کرد و با این ترتیب، آثار بحران در سطح بین‌المللی آشکار شد. برای مقابله با بحران اقتصادی سیاستهای متنوعی اعمال شد. به منظور ایجاد امکان

برای افزایش صادرات، نرخ رسمی دلار کاهش داده شد. برای تعدیل مازاد تولید، قوانین و مقرراتی وضع شد که با محدود کردن آزادی تولیدکنندگان، حجم تولید را در بسیاری از محصولات کشاورزی، تنظیم می‌کرد. این گونه مداخلات حکومتی در کشورهای اروپایی از جمله فرانسه، ایتالیا، آلمان و انگلستان بوسیله دولت به عمل آمد.

بدینسان آثار بحران، نشانگر کارکرد غلط مکانیسم بازار بود و ناگزیر باید مقابله با بحران به وسیله دولت اعمال شود و آزادی اقتصادی عملاً نقض شود. اعمال این سیاستها و وضع قوانین در زمینه محدود ساختن آزادیهای فردی و ساختن «حق مداخله دولت» در ابتدا با یک مشکل اساسی روبه‌رو بود. اصول نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال که قوانین اساسی کشورهای سرمایه‌داری منطبق با آن بود، با اعمال چنین سیاستها و وضع چنین قوانینی سازگار نبود. به همین دلیل دیوانعالی آمریکا اقدامات روزولت را مخالف قانون اساسی خوانده و آنها را باطل اعلام کرد. اما در هر صورت اعمال این سیاستها تأثیر خود را در باز کردن راه مداخله دولت در فعالیتهای اقتصادی به جا گذاشت.

«بعد از جنگ جهانی دوم نیز بازسازی و ترمیم خسارات، برنامه‌ریزی و مداخلات دولت را می‌طلبید. تبدیل تراز پرداختهای منفی به مثبت، ایجاد اشتغال و مقابله با کمیابی، بدون تغییر ساخت نظام اقتصاد سرمایه‌داری با اصلاحاتی گسترده، امکان‌پذیر نبود. کشورهای صنعتی اروپا که بیشتر درگیر جنگ بودند نیاز بیشتری به ارشاد اقتصادی به وسیله دولت از طریق وضع قوانین و مقررات احساس می‌کردند. انگلستان در این زمینه اقدام به ملی کردن بسیاری از مؤسسات و ارشاد اقتصاد به وسیله دولت از طریق تدوین برنامه اقتصادی کرده و به وسیعترین مداخلات دولتی در فعالیتهای اقتصادی دست زد. در فرانسه نیز اولین برنامه ارشادی از سال ۱۹۴۷ برای مدت چهار سال پیش‌بینی و اجرا شد. در آلمان فدرال از سال ۱۹۶۷ هدایت نوسانات اقتصادی به وسیله دولت به صورت جدیدتری انجام گرفت. توزیع مجدد درآمد یکی از اهداف مهم سیاست اقتصادی شد که تا امروز همچنان از وظایف اساسی دولت‌ها به شمار می‌آید.»

بعنوان یک نمونه عملی دیگر در دو دهه گذشته، توسل به روش‌های سرکوب‌گرانه در مصر با لیبرالیزه کردن سیاسی و اقتصادی همراه بوده است و هر اندازه رژیم مصر به لیبرالیزه کردن سیاسی و اقتصادی جامعه متمایل تر شده، بر شدت و تعدد اعتراضها در میان طبقات پائین‌تر جامعه افزوده شده است.

آثار طرح «فریدمن» بر اقتصاد شیلی

طرفداران لیبرالیسم در مقابله با امواج مداخله‌گرایی دولتی که تحت تأثیر مکتب کینز بر نظام اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری تأثیر گذاشته بود، به دفاع از اصول و مبانی لیبرالیسم پرداخته و سرچشمه کلیه مشکلات اقتصادی را مداخله دولت در فعالیتهای اقتصادی معرفی می‌کنند. در رأس اینان مکتب شیکاگو و میلتن فریدمن قرار دارد.

بنابراین فریدمن را می‌توان بعنوان طرفدار لیبرالیسم سنتی یعنی مدافع آزادی اقتصادی در نظام اقتصاد سرمایه‌داری لیبرال نامید که در ارائه سیاستهای اقتصادی و تجویز درمانهای اقتصاد کشورها، تأکید فوق‌العاده‌ای بر نظام بازار آزاد و حفظ آزادیهای اقتصادی دارد.

فریدمن پس از کودتای ۱۹۷۳ پینوشه در شیلی، رهبری «نجات اقتصاد شیلی» را بر عهده داشت. ما نتایج طرح ایشان را بعنوان نمونه‌ای تاریخی در راستای تحلیل عملکردی آزادی اقتصادی در اینجا می‌آوریم و قضاوت و

مقایسه این نتایج با آنچه که فریدمن در کتاب خود «آزادی انتخاب» آورده است را به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

«شیلی پس از سه سال تجربه آزاد با کودتای ۱۹۷۳ پینوشه به دریای خون نشست. کودتا از نوع کلاسیک آمریکایی بود و دقیقا منافع انحصارات بین‌المللی ذی‌نفع را تعقیب می‌کرد و لحظه به لحظه از اوان شکوفایی آزادی در عصر آئنده توسط «سازمان سیا» صحنه‌پردازی می‌شد. فریدمن از دارو دسته شیکاگو، رهبری «نجات اقتصاد شیلی» را به عهده گرفت. وقتی پینوشه کار قتل عام مقدماتی را به پایان برد نوبت دارو دسته فریدمن رسید که بنیاد اقتصادی کشور زیر سلطه را ویران کنند. شیکاگوئیها معتقد بودند که نظام بازار آزاد بویژه در بازار نیروی کار که تحت تأثیر مطلق دو شمشیر «عرضه و تقاضا» منجر به تعیین دستمزدها می‌شود پدیده‌ای است لازم و این بویژه باید برای کشورهای کم توسعه آویزه گوش باشد. دولت وظیفه ندارد که با سیاستهای پولی خود در تثبیت دستمزدها و حفظ سطح قیمتها یا مهار تورم و یا ایجاد طرحهای توسعه اقدام کند. دولت باید صرفا عرضه پول را تنظیم و آن را برای اقتصاد تأمین کند عرضه پول باید عاقلانه و معتدل انتخاب بشود. البته عرضه پول به تورم می‌انجامد. به موجب درس شیلی، این اشکالی ندارد آنها که زیان می‌دهند، یعنی کارگران و مصرف‌کنندگان کم درآمد، باید دلخوش باشند که نظام بازار آزاد در بلند مدت همه چیز را حل می‌کند. تورم تولید را تشویق می‌کند و آن هم اشتغال را بالا می‌برد و این یکی هم دستمزدها را زیاد می‌کند. آنان با این سیاست به میدان اقتصاد شیلی آمدند. تمام دستاوردهای بیمه اجتماعی کارگران را پایمال کردند، ورود سرمایه‌گذاریهای خارجی و آغاز جریان غارت را تسهیل کردند. سطح زندگی واقعی را برای مدتها چنان زمین زدند که کمر نادرها شکست، و همیشه وعده دادند که تعادل خود به خود رشد را تضمین خواهد کرد. آنها سیاستشان را که با تزریق پول و آغاز هجوم سرمایه‌گذاریهای غارتی و سرمایه‌گذاریهای تولید بر بنیاد بسیج نیروها و سرمایه ملی همراه بود «شوک درمانی» نام نهادند. در یک کلام، آنها اقتصاد شیلی را قتل عام کردند. سالها گذشته است آن همه کشتار بی رحمانه و سرکوب آزادیها و آن همه قتل عام کارگران شیلیایی به امید رشد خود به خودی بازار، هیچ نتیجه‌ای جز پائین ماندن سطح زندگی، عدم رشد عمیق و گسترده صنعتی و فزونی شکافهای اجتماعی نداشته است. بی‌گمان مرد تیزهوشی چون فریدمن نوبلیست و معاون یرکارش هاربرگر دانسته‌اند با شیلی چه می‌کنند. بگذار هر چه فریدمن می‌خواهد در کتاب آزادی خود درباره آزادی اقتصادی و نجات بشر موعظه کند، او مسئول مکیده شدن خون اقتصاد شیلی پس از سکوت اولین غرشهای تانکهاست.»

بعدها دکتر آندره گوندرفرانک در دو نامه سرگشاده به استادان خود آرنولد هاربرگر و میلتنون فریدمن با استناد به آمار و ارقام موجود و با لحنی کوبنده نتایج حاصله از کاربرد «نمونه اقتصادی» اصحاب شیکاگو را بازگو کرده و علل فقر و عقب ماندگی اقتصادی و... را روشن کرد.

بخش سوم: آزادی اقتصادی و عدالت اقتصادی

یکی از ناکارآمدیهای آزادی اقتصادی را می‌توان عدم تحقق وعده‌هایی دانست که گفته می‌شد رشد اقتصادی را بطور عادلانه برای جامعه بارمغان می‌آورد. بعبارت دیگر، براساس آزادی اقتصادی، تمام عوامل اقتصادی بدون هر نوع مداخله دولت به یک نوع توزیع عادلانه درآمد، دست می‌یازند ولی عملکرد و دستاوردهای آزادی اقتصادی نیز در این عرصه، نتایج خوشایندی در بر نداشته بطوری که در دهه‌های اخیر، لیبرالیسم سنتی ناگزیر شده تا از

«برابری» در کنار «آزادی»، سخن گفته و بپذیرد که باید علاوه بر «آزادی»، به مسائل توزیعی در زندگی اجتماعی - اقتصادی مردم توجه ویژه‌ای داشت و این اندیشه که نوعی اعتراف به شکست آزادی مطلق اقتصادی است. لیبرال‌های برابری طلبِ هوادار «دولت رفاه‌گستر» را به ارائه قرائتی دیگر از لیبرالیسم اقتصادی واداشته است.

ما در اینجا در راستای تحلیل عملکردی آزادی اقتصادی باختصاره مواردی از این شکستها و در کنار آن اعتراف به ناکارآمدی صرف آزادی اقتصادی را در عرصه عمل از زبان نظریه‌پردازان عمدتاً نظام اقتصادی - سرمایه‌داری بیان می‌کنیم و بحث در مبانی نظری عدالت اقتصادی و توزیعی، را به جایگاه مستقلی وامی‌گذاریم. استورات میل یکی از علمای مشهور کلاسیک که در نیمه دوم عمر خود به نوعی سوسیالیسم رقیق، متمایل شد در بیانی آشکار، به عدم تأمین منافع جامعه در سایه آزادی کسب نفع شخصی افراد، و در نتیجه بروز نابرابری و توزیع ناعادلانه اشاره می‌کند. وی در مورد انتخاب میان دو نظام اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم صراحتاً چنین می‌نویسد:

«اگر قرار باشد که بین مسلک اشتراکی (با همه خطراتی که دارد) و وضع موجود اجتماعی که براساس آن محصول کار به عکس زحمت، توزیع می‌شود، یکی را انتخاب کنم و راه‌بینابین وجود نداشته باشد شق اول را انتخاب خواهم کرد.»

این گفته با اعتقاد او به عدم حاکمیت قوانین طبیعی بر توزیع کاملاً انطباق دارد. علاوه بر این، اصولاً چنین بیانی از متفکری بنام، مانند میل که خود از بنیانگذاران اصول نظام اقتصاد سرمایه‌داری است نشان‌دهنده وجود اشکالات بنیادی در این نظام است.

«کارلایل» که تأثیر فراوانی در تاریخ عقاید اقتصادی داشته و نفرین‌هایش علیه نظام اقتصادی موجود، بسان پژوهشگرهای خوانندگان در نمایشنامه‌های ماتم‌آمیز باستانی است، می‌گوید:

«سه بار ملعون»، «سه بار کافر» عقیده اقتصادشناسان که می‌گویند: نخست در جستجوی سود خود باش و همین سرانجام نفع عموم خواهد بود. خداوندگار ما چنین نگفته است.»

کارلایل نیرومندانه‌تر از همه مکتب مدرسی آزادمنش را در هم کوبیده است.

فلاسفای نظیر «لاک» و «آدام اسمیت» و از بعضی جهات «میل» که دیدگاهی خوشبینانه نسبت به طبیعت بشری و هماهنگ شدن منافع انسان‌ها داشتند، معتقد بودند که پیشرفت و هماهنگی اجتماعی با فراهم آمدن قلمرو وسیعی برای زندگی خصوصی، که نه دولت و نه هیچ قدرت دیگری مجاز به شکستن آن باشد، سازگاری دارد. ولی درست در چنین زمانی که نظریه دفاع از آزادی اقتصادی، ظهور و بروز بیشتری می‌یافت و آثار غیر قابل دفاعی از خود در صحنه عمل برجای می‌گذاشت، هابز و همفکرانش چنین استدلال می‌کردند که:

اگر قرار است انسانها از نابود کردن یکدیگر و تبدیل زندگی اجتماعی به جنگل یا محیط وحش باز داشته شوند، موانع بزرگتری باید به وجود آید تا آنها را سرچایشان بنشانند و بدین ترتیب خواستار گسترش قلمرو هدایت مرکزی و کاهش محدوده فردی شوند.»

کارل یاسپرس می‌گوید:

«امروزه، عدالت‌خواهی در برابر بی‌عدالتیها و بدبختیهای ناشی از اقتصاد آزاد دوره لیبرالیستی قد برافراشته است.» «چنین پیداست که راهی که جهان در پیش گرفته است به چنین بلائی خواهد انجامید که نتیجه‌اش

چیزی جز هرج و مرج و بدبختی و بیچارگی نخواهد بود. چاره تنها در برقراری نظامی است استوار بر حق و قانون که چنان نیرومند باشد که بتواند صلح جهانی را پایدار نگه دارد.»

ژان بشلر در تحقیق ارزشمند خود پیرامون خاستگاههای سرمایه‌داری، رفتار اقتصادی مقاطعه‌کاران در انگلیس را مورد بررسی قرار داده و بیان می‌دارد که چگونه طرح آزادی اقتصادی به عنوان چتر حمایت از آنها برای از بین بردن رقبا از یکسو و بی‌تفاوت شدن در برابر اختلالهای عظیمی است که در بافت اجتماعی ایجاد شده، از سوی دیگر است:

«مقاطععه‌کاران از آزادی عمل فراوان برخوردار شده و حتی اگر شرایط مناسب بود، بر دولت نیز فشار می‌آوردند تا مطابق میل آنان عمل کند. رشد اقتصادی در حالتی ممکن است که تمام امکانات کسب منفعت، شناخته شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد. و این امر بنوبه خود ممکن نیست مگر با آزاد گذاشتن کسانی که در پی این هدف هستند. اما آزادی عمل نیروهای اقتصادی، اختلالهای عظیمی در بافت اجتماعی ایجاد می‌کند و ناگزیر واکنش گروههایی را سبب می‌گردد که سبک زندگی آنان به این ترتیب در معرض تهدید قرار گرفته است. هر قدر دولت کمتر در اقتصاد دخالت کند و بر اختلالهای زائیده از رشد چشم بیوشد یا به مقاطعه‌کاران کمک کند مخالفان خود را کنار بزنند، اقتصاد، رونق بیشتری خواهد یافت.»

اینجاست که منتقدان سرمایه‌داری حق دارند آن را نظامی بی‌رحم معرفی کنند که منظورش از رشد، رشد ثروت سرمایه‌داران وابسته به قدرت و حاکمیت سیاسی کشورهای سرمایه‌داری است.

پرفسور لستر تارو استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد و ام‌آی‌تی که از نظریه‌پردازان اقتصاد جهانی است، گرچه همچون فرانسیس فوکویاما که عصر کنونی سرمایه‌داری را «پایان تاریخ» نامیده، معتقد است نظام سرمایه‌داری در میدانی بی‌رقیب، تنها سرپا ایستاده است ولی همو ابراز می‌دارد:

«بین دموکراسی و سرمایه‌داری تناقض وجود دارد. نظام سرمایه‌داری در جانب تولید، نابرابری‌های بزرگی در میزان درآمد و ثروت ایجاد می‌کند.»

ثروت کلان برخلاف آنچه در کتاب‌های درسی رشته اقتصاد نوشته‌اند از راه سال‌ها صبر و پس‌انداز و سپس سرمایه‌گذاری دوباره آن با نرخ‌های بازگشت سرمایه بازار به دست نمی‌آید.

«کسی که با ۱۰۰۰۰۰ دلار شروع کند و بخواهد که تمام بهره‌های وصولی خود را پس‌انداز و دوباره سرمایه‌گذاری نماید، بعد از ۴۰ سال، بر مبنای نرخ واقعی بهره ۲/۲ درصد در ده سال گذشته، فقط ۲۳۸۸۰۱ دلار خواهد داشت. بیل گیتز که با ۱۵ میلیارد دلار ثروت، ثروتمندترین مرد آمریکاست، از راه پس‌انداز پول خود ثروتمند نشد.»

«تارو» با نقل این ادعا که در نظام سرمایه‌داری، درآمد همه افراد جامعه افزایش می‌یابد، به عملکرد بیست سال گذشته اشاره کرده و پوچی این ادعا را برملا می‌سازد. وی می‌گوید:

«نظام سرمایه‌داری می‌تواند ادعا کند که روند اقتصادی، عادلانه است اما درباره حقانیت یا عدالت هر نوع پیامبری، باید «ندانم گو» باشد. اما اگر کسی اعتقاد دارد که این پیامد و حاصل این پیامد، غیرعادلانه است و درصد یافتن توجیهی برای نپذیرفتن حاصل فرآیند برآید، همیشه می‌توان جایی پیدا کرد که این فرآیند با نظریه‌های بازار رقابتی، همخوانی ندارد. در نتیجه، مدافعان نظام سرمایه‌داری معمولاً ادعا می‌کنند که این نظام، درآمد همه را پیوسته افزایش می‌دهد و فقط گاهی ممکن است که نابرابری ایجاد شود. متأسفانه، این ادعا در

تمام بیست سال گذشته ابطال شده است. اگر دولت در کار بازار، دخالت نکند و به یاری بازندگان نشتابد، تنها راهی که باقی می‌ماند این است که مستمندان را از جامعه بیرون بریزیم. هربرت اسپنسر از اقتصاددانان قرن نوزدهم، مفهومی ساخت که آن را در نظام سرمایه‌داری، «بقای اصلح» نامید.»

(عبارتی که سرانجام داروین برای تبیین تکامل، از او گرفت). اسپنسر عقیده داشت که وظیفه قوی‌های اقتصادی، این است که ضعیفان اقتصادی را از صفحه روزگار براندازند. آن تفکر در حقیقت، راز بقای نظام سرمایه‌داری بود. ضعیفان حذف گشتند.

«میثاق با آمریکا (شعار و عنوان بیانیه استراتژیک «جمهوری خواهان» در سال‌های اخیر)، لحنی بسیار اسپنسری دارد و سودای بازگشت به سرمایه‌داری بقای اصلح را در سر می‌پرورد. البته به روراستی اسپنسر نیست و منکر این است که کسی از گرسنگی خواهد مرد. حاشیه‌نشینان پایین نظام اقتصادی، مستحقند که در همانجا باشند و به سبب بی‌کفایتی‌شان نمی‌توان به آنها کمک کرد.»

از لیبرالیسم سنتی تا «برابری طلبی» لیبرال منشانه

لیبرالیسم که برای سه سده، مدافع اصلی «آزادی» و بطور خاص در عرصه مسائل اقتصادی، طرفدار «آزادی اقتصادی» و «عدم مداخله دولت» و هر عامل خارجی در اقتصاد بوده، امروز دچار نوعی عدول از آن یا تردید بین «آزادی» و «عدالت» شده است. لیبرال‌های برابری طلب، هوادار دولت رفاه گسترند و با طرح آزادیهای مدنی همراه با حقوق اقتصادی و اجتماعی معینی، شامل حق رفاه، آموزش و پرورش، بهداشت، مراقبت و مانند آن موافقت می‌کنند.

«لیبرال‌های آزادیخواه از اقتصاد بازار حمایت می‌کنند و سیاستهای توزیعی را مغایر حقوق مردم می‌دانند. آنان موافق طرحی از آزادیهای مدنی هستند که با نظام دقیق حق مالکیت فردی همراه باشد.»

از یک سو برخی از آنان چون «هایک» و «نوزیک»، با بهره‌گیری از گرایشهای محافظه‌کارانه، بر اهمیت بیشتر و ارزش والاتر ایده‌های مورد باور خود نسبت به ایده‌هایی چون همبستگی و برابری، تأکید ورزیده‌اند. به نظر این اشخاص، بندگی و وابستگی از نظر اخلاقی، قبیح‌تر از انفراد و نابرابری است. با کار و فعالیت بیشتر فردی، می‌توان بر فقر و انزوا غلبه کرد ولی انسان در بند و تحت سلطه دولت یا سنت حتی امکان تغییر وضع خویش را ندارد. از سوی دیگر، برخی از لیبرال‌ها، کسانی مثل دانیل بل و دارندرف، به سوسیالیست‌ها نزدیک شده و پذیرفته‌اند که همبستگی و برابری، جایی مهم و ویژه در زندگی اجتماعی دارند و بدون آنها سلامتی روحی و روانی - اجتماعی افراد به خطر می‌افتد.

«اینان که هنوز خود را وفادار به ارزشهای اساسی لیبرالیسم می‌دانند بر این باور هستند که تحقق این ارزشها خود در نهایت، انسانها را به استقرار نوعی همبستگی و برابری (که در تناقض با آن ارزشها نباشد) می‌کشاند. چه انسانهای آزاد و معقول می‌توانند ببینند که در هر ساختار باز اجتماعی، هر آن امکان دارد که آنها خود جزو بازماندگان باشند و این، تنها برابری و همبستگی است که می‌تواند ناجی آنها باشد.»

بنابراین، ضرورت توجه به برابری و همبستگی اجتماعی، لیبرالیست‌های چند دهه اخیر را با این سؤال جدی روبرو ساخته است که چگونه می‌توان آزادی، برابری و همبستگی اجتماعی را در کنار هم در جامعه متحقق ساخت. پروفسور ارنست دور، از برجسته‌ترین نئولیبرال‌های معاصر و استاد اقتصاد دانشگاه نورنبرگ می‌گوید:

«بدون یک سیاست توزیع درآمدی متناسب و عادلانه، تامین اجتماعی و رفاه اجتماعی و شانس برابر برای همه

در یک دموکراسی، اقتصاد بازار نمی‌تواند ثبات و قوام و نضج گیرد و نمی‌توان از آن جانبداری کرد.  
و بقول آنتونی آربلاستر:

«ارزش‌های لیبرالی که بر اثر ستایشهای دروغین رسانه‌های جهان ثروتمند از رونق افتاده است امروزه جهان  
غنی را کسل و دنیای فقیر را بیزار می‌کند.»

اینجاست که شهید سیدمحمدباقر صدر بعنوان خطای اساسی نظریه «آزادی اقتصادی» در نظام سرمایه‌داری  
می‌گوید:

«گر چه در اثر رقابت آزاد، تولید کالا با حداقل هزینه انجام می‌شود و افزایش تولید و رشد کیفی و کمی آن را  
بدنبال دارد ولی نمی‌تواند ثابت کند که آسایش و سعادت را برای جامعه بارمغان آورده است. نظام اقتصاد  
سرمایه‌داری، عاجزتر از آنست که لیاقت توزیعی داشته باشد که رفاه جامعه را تضمین کند.»

پاورقیها:

ytrebiL larutaN fo metsyS -06.

**!Error**

tsettif eht fo lavivruS -68.

**!Error**

ytteP mailliW -25.

**!Error**

tcgruT -45.

**!Error**

eriaF - zessiaL -56.

**!Error**

affarS oreiP -04.

**!Error**

ekcoL nhoJ -35.

**!Error**

noitcurtsed evitaerC -53.

**!Error**

nosnibaR naoJ -14.  
**!Error**

---

htroN yelduD -15.  
**!Error**

---

nilrebmaHC drawdE -24.  
**!Error**

---

nollitnaC drahciR -94.  
**!Error**

---

yeraC -74.  
**!Error**

---

yanseuQ siocnaRf -05.  
**!Error**

---

aciremA htiW tcartnoC -78.  
**!Error**

---

waL larutaN -55.  
**!Error**

---

noitkudeD -31.  
**!Error**

---

۱۸- باقر قدیری اصلی، صیر اندیشه اقتصادی، پیشین ص ۱۲۰.  
**!Error**

---

۱۹- شهید آیه... السیدمحمدباقر الصدر، اقتصاددان، تحقیق مکتب الاعلام الاسلامی، فرع خراسان، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الاولى ۱۴۱۷ ق، ص ۲۶۲.  
**!Error**

---

۱۱- ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، آنتونی آربلاستر، ص ۴۱.



**!Error**

۱۲- همان، ص ۳۵.

**!Error**

۱۴- همان.

**!Error**

۱۷- شارل ژید و شال ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، پیشین ج ۲، ص ۲۶۱.

**!Error**

۱۰- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، پیشین، ص ۲۹.

**!Error**

۱- شارل ژید و شال ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه کریم سنجابی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۷۱-۵۷۲.

**!Error**

۱۶- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، پیشین، ص ۳۸.

**!Error**

۱۵- آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرال غرب، پیشین ص ۶۸.

**!Error**

۲۳- همان

**!Error**

۲۷- فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی - چاپ دوم ۱۳۷۵ تهران، نشر نی، ص ۸۳.

**!Error**

۲۹- حسن سبحانی، نظام اقتصادی اسلام، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳، ص ۸۵-۸۶.

**!Error**

۲۶- محسن رنایی، بازار یا نابازار، سازمان برنامه و بودجه چاپ اول ۱۳۶۷، ص ۸۵، به نقل از:

**!Error**

۲۲- آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۶۷، ص ۱۲۸-۱۲۹.

**!Error**

۲۱- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، پیشین ص ۱۰۲.

**!Error**

۲۴- اقتصاددان، پیشین، ص ۲۶۳.

**!Error**

۲۸- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۳۰۴.

**!Error**

۲۵- آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، پیشین، ص ۵۴۲-۵۴۳.

**!Error**

۲۰- سوره رعد، ۱۱.

**!Error**

۲- مایکل تودارو، توسعه اقتصادی جهان در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی و حمید سهرابی، تهران، سازمان برنامه و بودجه، چاپ دوم ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۸۷۸.

**!Error**

۳۱- کارل مارکس، گروندریسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی، ج ۲، ترجمه باقر پرهام و احمد تدین، چاپ اول، نقش جهان ۱۳۷۵، ص ۲۰۶.

**!Error**

۳۷- همان، ص ۹۴.

**!Error**

۳۶- محسن رنانی، بازار یا نابازار، پیشین، ص ۹۰.

**!Error**

۳۹- کارل مارکس، گروندریسه، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۶.

**!Error**

۳۳- آندره گبل و بل والتون، سرمایه‌داری در بحران، ترجمه م. سوداگر، تهران، انتشارات ما، ۱۳۵۸، ص ۲۰۳-۲۰۴.

**!Error**

۳۲- فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی، پیشین، ص ۸۴.

**!Error**

۳- باقر قدیری اصلی، سیر اندیشه اقتصادی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ هشتم، ۱۳۶۸، ص ۴۷-۴۸.

**!Error**

۳۴- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، پیشین، ص ۴۱-۴۳.

**!Error**

۳۸- همان.

**!Error**

۳۰- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۳۰۴.

**!Error**

۴۶- باقر قدیری اصلی، سیر اندیشه اقتصادی، پیشین، ص ۱۱۷.

**!Error**

۴۸- باقر قدیری اصلی، همان، ص ۱۱۸.

**!Error**

۴- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصادی اسلامی، سمت، چاپ اول ۱۳۷۱، ص ۱۱۲.

**!Error**

۴۳- منذر قحف، مقدمه‌ای بر اقتصاد اسلامی، ترجمه عباس عرب‌مازار، ص ۵۲.

**!Error**

۴۵- دلیو. ام. کوردن، تئوری حمایت، ترجمه احمد شاه‌رکنی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی ۱۳۷۱، ص ۴.

**!Error**

۴۴- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، پیشین، ص ۱۱۴.

**!Error**

۵۸- بری هیندس، لیبرالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی، ترجمه رامین مهران‌پور، ماهنامه نگاه نو، ش ۱۷، آذر ۱۳۷۲، ص ۶۴.

**!Error**

۵۶- فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی، پیشین، ص ۶۳.

**!Error**

۵- آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب ص ۹.

**!Error**

۵۷- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۳۰۱-۳۰۲.

**!Error**

۵۹- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۳۰۲.

**!Error**

۶۷- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، پیشین، ص ۷۹.

**!Error**

۶۲- موسی غنی‌نژاد، ظهور اندیشه آزادی و پیوند آن با اقتصاد سیاسی، ماهنامه سیاسی و اقتصادی سال نهم ش ۳ و ۴، ۱۳۷۳، ص ۸.

**!Error**

۶۹- همان، ص ۳۶۹.

**!Error**

۶۴- همان، ص ۲۶۹.

**!Error**

۶۱- موسی غنی‌نژاد، مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه، تهران ۱۳۷۶، چاپ اول، ص ۴۹.

**!Error**

۶۸- برتراند راسل، آزادی و سازمان، پیشین، ص ۱۷۴.

**!Error**

۶۶- باقر قدیری اصلی، سیر اندیشه اقتصادی، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۳.

**!Error**

۶- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴، ص ۲۴.

**!Error**

۶۳- اقتصادنا، ص ۲۵۸.

**!Error**

۷۰- دکتر خورشیدی، نگاهی به طرح ساماندهی و اقتصاد ایران، روزنامه سلام، ۱۱ مهر ۱۳۷۷، ص ۷.

**!Error**

۷۸- شارل ژید و شال ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۲.

**!Error**

۷۱- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، پیشین، ص ۸۴.

**!Error**

۷۲- حمید انصاری، چهره دوگانه سرکوب و لیبرالیسم در مصر، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی سال اول ۱۳۶۶، ش ۱۱، ص ۲۰.

**!Error**

۷۳- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، پیشین، ص ۴۳.

**!Error**

۷۴- میلتون فریدمن، آزادی انتخاب، پیشین.

**!Error**

۷۹- ISAIAH BERLIN، مروی بر مفاهیم آزادی، ترجمه کمال اطهری، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهارم، ش اول ۱۳۶۸، ص ۴.

**!Error**

۷۶- آندره گوندر فرانک، قتل عام اقتصادی در شیلی، ترجمه حمید اهرابی، چاپ اول اول، نشر احیا، تبریز، ۱۳۷۵.

**!Error**

۷۷- حسین نمازی، نظام‌های اقتصادی، پیشین، ص ۳۶.

**!Error**

۷- مایکل ساندل، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول، تهران ۱۳۷۴، ص ۱.

**!Error**

۷۵- فریبرز رئیس‌دانا، کم توسعه‌گی اقتصادی - اجتماعی، تهران، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۷۶-۷۵.

**!Error**

۸- باقر قدیری اصلی، سیر اندیشه اقتصادی، پیشین، ص ۱۱۱-۱۱۲.

**!Error**

۸۵- پیشین، ص ۳۰۹.

**!Error**

۸۱- پیشین، ص ۲۷۷.

**!Error**

۸۰- کارل یاسپرس، آغاز و انجام تاریخ ترجمه محمود لطفی، انتشارات خوارزمی، سال ۱۳۶۲، ص ۲۳۷.

**!Error**

۸۸- پروفیسور لسترتارو، آینده سرمایه‌داری، همان، ص ۳۱۳-۳۱۴.

**!Error**

۸۲- ژان بشلر، خاستگاه‌های سرمایه‌داری، ترجمه رامین کامران، نشر البرز، تهران ۱۳۷۰، چاپ اول، ص ۱۱۵.

**!Error**

۸۴- پیشین، ص ۳۰۸.

**!Error**

۸۹- مایکل ساندی، لیبرالیسم و منتقدان آن، پیشین، ص ۱۱.

**!Error**

۸۳- پروفیسور لستر تارو، آینده سرمایه‌داری، ترجمه مهندس عزیز کیاوند، تهران چاپ اول ۱۳۷۶، نشر دیدار، ص ۹۵.

**!Error**

۹۲- آنتونی، آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، پیشین، ص ۴.

**!Error**

۹۳- اقتصادنا، پیشین، ص ۵۲۶.

**!Error**

۹- برتراند راسل، آزادی و سازمان، ترجمه علی رامین، تهران ۱۳۷۶، چاپ دوم، نشر و پژوهش فرزاد، ص ۱۳۸.

**!Error**

۹۰- محمد رفیع محمودیان، نگاهی به فلسفه سیاسی مایکل والزر، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۱۳۷۷، ص ۱۳۲-۱۳۱، ص ۱۱۸.

**!Error**

Ernest Durv، بازسازی اقتصادی آلمان، ترجمه دکتر هادی صمدی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهارم ش ۲، ۹۱-۱۳۶۸، ص ۶۵.

**!Error**

gnihsilUP ragIE drawdE scimonocE nredaM dna HTIMS.MADA .G niwdE  
tseW .12.P ,2991 dnalqnE detimiL